

ستایش مر آنرا که آیتیه دلیل علی انه وحده الله خالق کل شیء و درود نامعدود

آنچنان سیدی که یک منقبه از توجهات او عالم علوی و سفلی را در روضیا بخشیده شمس و ماه مبارکه

والشمس و ضحیها دلیلی است و شأن ان الله و ملائکته یصلون علی النبی در شأن

در مرتبه و والضحی و مهر جهان تاب پس صلوات بعدد النجوم فی السموات نثار مرقد منور

و روضه مطهر آنجناب و آل او باد الی یوم المیعاد و بعد بر ارباب دانش و بینش پوشیده نماناد

که این حقیر کثیر السهو و التقصیر مولود راقم این رساله نسبتا الی ابن ابی طالب نسبت ابن میر

این شد که جوانی از طلبه سادات رفیع الدرجات که در بدایت سن شوق تحصیل کمالات داشت

خواهش نمود که رساله در معرفت تقویم نزد این حقیر بنویسد نسخه که بنظر ایشان رسیده استخراج تقویم

حال اختلافات بسیار داشت از سبب پرسید عرض شد که چون نسخهائی که متقدمین نوشته اند در

تقویمی بود که استخراج قدیم میشده و الحال تصرفات بسیار وارد شده و بعضی اصطلاحات را متروک

و جداول چند را موقوف داشته اند آن سید عزیز القدر فرموده که چون این اختلافات باعث

تشویش ذهن مبتدی میشود چه شود که رساله مختصری در اصول معرفت تقویم که حال استخراج

میشود و معمول منجمین است بسهل عبارتی که در این زمان مصطلح است ایراد شود تا مبتدی را آسان

شود این بنده خاکسار و ذره بی مقدار بتقریر عدم قابلیت عذر را بیکفت آنکه در این زمان امن

و امان دولت ابد مدت سلطان سلاطین جهان مروت آئین معدلت نشان نواب محمد کریم خان

زند خلد الله ملکه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه که در عهد سلطنت و میمنت دولت

نعمت تجدید کمال رسیده و آشوب و فتنه از ایران گریزان است دعای سپهر وجوب است

شعر سزاوار این شاه با عدل و داد چگویم ثنایش نگنجد زیاد که یزدان صد هزار شاد

بحر حزین چون دیدم خود را عموم قاطبهٔ قلت بضاعت خود را برین داشت که این رساله
بر سبیل اختصار آنچه از استادان شنیده و در کتب دیده یا بفهم قاصر خود رسیده
در حصول معرفت تقویم نوشته شد و هر لفظی که محتاج بشرح باشد از اقوال استادان مختصر شرح
کرده شد تا اثری از جهت شرح بماند وَبِاللهِ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ و این رساله مشتمل است
بر مقدمه و دو فصل و خاتمه. مقدمه در تحقیق اصطلاح اهل حساب و آن اعداد جمل باشد و اعداد جمل که

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

بر این ترتیب است آ یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت
ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق صد
ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد
غ هزار و این جمله بیست و هشت حرف باشد نه آحاد و نه عشرات و نه مآت و یکی
الف و دیگر اعداد را هم ازین حروف مرکب کنند و بیشتر را مقدم دارند و کمتر را مؤخر مثلاً یازده یا
بیست و یک کا قمد صد و چهل و چهار و چون عدد از هزار مضاعف گردد کمتر را مقدم دارند
و بیشتر را مؤخر بدین مثال بغ دو هزار قغ صد هزار هر چند آنکه حاجت افتد شاید نوشت والله
التوفیق. فصل اول در ایام هفته و تعریف آن بدانکه ایام جمع یوم است و یوم در لغت روز و در اصطلاح
اهل تقویم و تنجیم یوم عبارتست از طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم آفتاب
تا طلوع نصف جرم آن و ایام هفته را از حروف جمل ترتیب کنند بدین گونه یکشنبه ا و
دوشنبه ب سه شنبه ج چهارشنبه د پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز. فصل دویم
در تاریخ عربی و تعریف آن لفظ تاریخ را دو معنی لغوی و اصطلاحی گفته اند و ابن جعفر را اصل

بقول خواجه نصیر علیه الرحمه است که مینویسد که تاریخ در لغت پیدا کردن وقت بود و در
اصطلاح تاریخ بودن وقتی است معلوم که نسبت دهند زمانی را که بعد از و باشد
و قول کوشیار هم قریب بقول خواجه نصیر است ابتداء این تاریخ از هجرت پیغمبر صلعم باشد
از مکه بمدینه طیبه و آن یوم پنجشنبه غرهٔ محرم الحرام بود و بعضی را اعتقاد آن است که اول محرم
آن سال که جناب نبی صلعم هجرت نمودند یوم پنجشنبه بود که هجرت آنجناب در شهر ربیع الاولی
بود و این قول خالی از قوتی نیست و سال ایشان دوازده ماه قمری باشد سیصد و پنجاه و چهار
روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه بود و ماه حقیقی ایشان که از اجتماع تا اجتماع دیگر
باشد بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد و نزد اهل حساب یکماه سی روز
بود و یک ماه بیست و نه روز و باقی بدین قیاس و نام ماههای ایشان بترتیب این است محرم
الحرام ل صفر المظفر کط ربیع الاول ل ربیع الآخر کط رجب المرجب ل شعبان المعظم
کط رمضان المبارک ل شوال المکرم کط ذی قعدة الحرام ل ذی الحجة الحرام کط و چون
از هر ماهی سی روز و ماهی بیست و نه روز در سالی هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و در سال
اول از ضبط نمایند تا سال دوم در آید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه دیگر بران ضم نمایند
دیگر بران اضافه نمایند تا هفده ساعت و سی و شش دقیقه شود و چون ضابطه این علم
آن است که عددی که از نصف تجاوز کند از آن یکی گیرند و هفده ساعت و سی و شش دقیقه
از نصف روز که دوازده ساعت است زیاده است پس سال دوم کبیسه باشد و آن روز کبیسه را
در آخر ذی الحجه افزایند تا در آن سال ذی حجه سی روز تمام واقع شود و آن سال را کبیسه خوانند لیکن
روز کبیسه تمام نباشد چه سال سیوم در آید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه دیگر بر هفده ساعت و سی و شش

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول کبایس سال

[illegible]	[illegible]	کبیسه
ا	[illegible]	
.	[illegible]	ک
ج	[illegible]	
د	[illegible]	
ه	[illegible]	ک
و	[illegible]	
ز	[illegible]	ک
ح	[illegible]	
ط	[illegible]	
ی	[illegible]	ک
یا	[illegible]	
یب	[illegible]	
یج	[illegible]	ک
ید	[illegible]	
یه	[illegible]	
یو	[illegible]	ک
یز	[illegible]	
یح	[illegible]	ک
یط	[illegible]	
ک	[illegible]	
کا	[illegible]	ک
کب	[illegible]	
کج	[illegible]	
کد	[illegible]	ک
که	[illegible]	
کو	[illegible]	ک
کز	[illegible]	
کح	[illegible]	
کط	[illegible]	ک
ل	[illegible]	

دقیقه علاوه نمایند مثلاً شش ساعت و بیست و چهار دقیقه شود و بیست و چهار ساعت از این جهت سال قبل را چند ازند دو ساعت و بیست و چهار دقیقه را ضبط نمایند تا سال چهارم در آید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه سال چهارم را بر دو ساعت و بیست و چهار دقیقه اضافه نمایند یازده ساعت و دوازده دقیقه شود پس سال چهارم کبیسه باشد چون کسور بنصف رسیده است و چون سال پنجم در آید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه را بر یازده ساعت و دوازده دقیقه اضافه نمایند بیست ساعت صحیح شود پس سال پنجم کبیسه باشد لیکن روزش تمام نباشد و باقی برین قیاس بود چون سی هشت ساعت و چهل هشت دقیقه یازده شبانه روز صحیح میشود پس هر سی سال یازده روز بطریق مذکور که گذشت در آخر ذی الحجه بیفزایند تا هر سی سال یازده ماه ذی حجه سی روز تمام واقع شود و سالهای کبیسه مرتب این حروف است بهزیجوح کادوطات و دو جدول آن شد یکی بجهت کسور ماه و دیگر بجهت کسور سال و جدولی که بجهت کسور ماه باشد سه جدول متوازی کشند در اول ماههای دوازده گانه مشهوره نویسند و در دوم کسور هر ماه را که دوازده ساعت چهل و چهار دقیقه باشد و در سیم عدد ایام هر ماهی که سی روز باشد یا بیست و نه روز و جدولی که بجهت کسور سال باشد نیز سه جدول متوازی برکشند یکی بجهت عدد سالها و در دوم کسور سالها و در سیم سالهای کبایس و جدول اول موجود این است که ثبت شد و اول هر ماهی این هلال نو شناسند و این ماه را هر ماه هلالی خوانند پس درین فصل معلوم شد که ماه عربی بر سه قسم است قسم اول از اجتماع تا اجتماع باشد و این ماه حقیقی ایشان باشد که بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد و قسم دوم ماه حسابی ایشان است

که بحسب امر اوسط گیرند یک ماه سی روز و یک ماه بیست و نه روز این مطلوب اهل حساب است و قسم سیم ماه هلالی ایشان باشد از رؤیت هلال بود تا رؤیت هلال دیگر نزد شرع معتبر است و روز اول هر ماه را غره خوانند چه شبیه بود به سفیدی پیشانی اسب و نیز سر امر را خوانند چه شبیه باشد بدر آوردن گوسفند از پوست که در آن روز ماه از زیر شعاع آفتاب بر آید و عدد هر ماهی سی روز باشد یا بیست و نه روز باشد و چهار ماه متوالی ممکن بود که بیست و نه بود و زیاده نه و قسم روزها در تواریخ که مذکور خواهد شد رقم عدد روزها باشد و چون ماه را خواهند که در تقویم ها شبیه از جانب راست نام آن ماهی که نو خواهد شد در میان جدولی که از اتصالات کلی خوانند نویسند

فصل سیم در بیان تاریخ رومی و تعریف آن آنکه مبدأ این تاریخ از عهد اسکندر بن فیلقوس رومی است و ابتداش یوم دوشنبه بود و نام ماههای رومی این است تشرین الاول لا تشرین الآخر ل کانون الاول لا کانون الآخر لا شباط کح آذار لا نیسان ل ایار لا حزیران ل تموز لا آب لا ایلول ل و ازین دوازده ماه چهار ماه سی باشد و هفت ماه دیگر غیر از شباط سی و یک باشد و ماه شباط بیست و هشت روز باشد و سال ایشان را شمسی حقیقی گویند و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربع شبانه روز است و آن ربع در چهار سال روزی شود و آن روز را در آخر شباط افزایند که با ماه شباط بیست و نه روز شود و آن سال کبیسه اهل روم باشد و آن سال سیصد و شصت و شش روز شود و بعضی را اعتقاد است که وضع این تاریخ بعد از وفات اسکندر است و دوازده سال هر چند عقل قبول نمیکند که وضع این تاریخ بعد از اسکندر باشد لکن در شرح

نیست با برجندی دلیلی نقل کرده که تصدیق این قول نکنند **فصل** در بیان تاریخ فارسی تعریف آن بدانکه مبدء این تاریخ از عهد ملک یزدجرد ابن شهریار است که آخر ملوک عجم است و ابتدای آن یوم دوشنبه بود و اسامی ماههای ایشان این است فروردین ماه ل اردی بهشت ماه ل خرداد ماه ل تیر ماه ل مرداد ماه ل شهریور ماه ل مهر ماه ل آبان ماه ل آذر ماه ل دی ماه ل بهمن ماه ل اسفندار ماه ل و پنج روز دیگر در آخر اسفندار ماه یا آبان ماه افزایند که آن را خمسه مسترقه خوانند و این ماهها را ماههای قدیم خوانند **فصل** در بیان تاریخ جلالی و تعریف آن بدانکه مبدء این تاریخ در عهد سلطان جلال الدین ملک شاه بود و وضع این تاریخ بعد از یزدجرد است بچهارصد و چهل و هشت سال و نام ماههای ایشان نام ماههای فرس است لیکن این را بجای معهود سازند و از تقدیم و عدد روزهای هر ماهی سی سی باشد و پنج روز زیده را در آخر اسفندار ماه قرار دهند بلا خلاف و چون مبدء این تاریخ را بر دور آفتاب نهاده اند و مدت دور آفتاب سیصد و شصت و پنج روز و کسری مختلف یافته اند چنانکه برصد بعضی از قدماء آن کسر ربع دور است یافته و متاخرین اتفاق نموده اند که آن کسر مذکور از ربع کمتر باشد و در قدر نقصان بحسب ارصاد مختلف بود چنانکه از زیج جدید خاقان شهید میرزا الغ بیگ بضبط آمده ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه از ربع کمتر باشد بهر تقدیر هر چهار سال یا پنج سال در یک روز کسر زائد جمع شود در آخر خمسه افزایند تا شش روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و اول فروردین ماه جلالی که اول سال شمسی و مبدء تقویم میباشد و آنرا نوروز و نوروز سلطانی خوانند روزی باشد که در نصف النهار آن روز آفتاب در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار تقدم

در آخر درجه حوت بود و در تقویم در حاشیه از جانب راست بعد از جدول اتصالات کلی چهار جدول با یکدیگر بکشند در جدول اول روزهای هفته رقم کنند و در دوم ایام ماه عربی و در سیم ایام ماه رومی و در چهارم ایام ماه جلالی نویسند و چون ماهی از این ماهها تمام شود در صفحه دست راست نام آن ماهی که نو خواهد شد در میان جدول اتصالات کلی در برابر همان روز بنویسند **فصل** ششم در معرفت کواکب سبعه سیاره بدانکه کواکب سیاره هفت اند زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد و هر یک از این کواکب را در فلک جائی بود و دورترین کواکب فلک زحل باشد و نزدیکترین فلکها فلک قمر که آنرا فلک اول خوانند و از این کواکب شمس و قمر را نیرین گویند شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و مشتری و زهره را سعدین خوانند و مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و زحل و مریخ را نحسین خوانند زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر و عطارد را ممتزج خوانند زیرا که بهر کوکبی بیامیزد خوی او گیرد و پنج کوکب دیگر بغیر از شمس و قمر را خمسه متحیره خوانند بجهة آنکه هر یک از اینها را استقامتی باشد یعنی بر توالی حرکت کنند و گاه مقیم باشند یعنی حرکت نکنند و گاهی راجع باشند یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و از این کواکب خمسه زحل و مشتری را علویین خوانند و قمر و عطارد را سفلیین خوانند و کوکب علوی که گویند مراد زحل و مشتری و مریخ باشد و کوکب سفلی که گویند مراد قمر و عطارد و زهره باشد و اهل احکام نجوم کواکب علویه با شمس مذکر گیرند و قمر و زهره را مؤنث گیرند و عطارد را ممتزج نیز زیرا که بهر کوکبی که بیامیزد مزاج او گیرد و باقی ستارگان که میشناسند ثوابت گیرند و ثوابت مجموع در فلک هشتم باشند

و بالای همه فلکها فلک نهم باشد که اورا فلک الافلاک و فلک اطلس و فلک
اعظم و محدد الجهات نیز میخوانند و فلک نهم افلاک دیگر را از جانب مشرق
بسوی مغرب گرداند و آن گردش در شبانه روزی باشد و این حرکت جبری نیز میگویند
و افلاک دیگر از جانب مغرب بسوی مشرق حرکت میکنند و این حرکت را حرکت
خاصه و حرکت ارادی گویند و فلک هشتم را فلک البروج خوانند و هفت فلک
دیگر را افلاک زحل و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک
عطارد و فلک قمر گویند و این جمله سوای فلک نهم از مغرب بمشرق حرکت میکنند
بر توالی بروج و اشکال افلاک بجهت تسطیح همین گونه است

فصل هفتم

در بیان معرفت بروج و منازل بروج اثنی عشر و مقادیر کواکب در او بدانکه دور فلک هشتم که جمله کواکب بدان حرکت میکنند بدوازده قسم متساوی قسمت کرده اند و هر قسمی را برجی نام نهاده اند و هر برجی را سی قسم کرده اند و هر قسم را درجه نام

نهاده اند و هر درجه را شصت قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه نام نهاده اند و هر دقیقه را شصت
قسم کرده اند و هر قسمی را ثانیه نام نهاده اند و هر ثانیه را شصت قسم کرده اند و هر قسمی را
ثالثه نام نهاده اند چندانی که خواهند شاید نوشت نام و نشان بروج برین ترتیب ا
حمل آ ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط
جدی ی دلو یا حوت یب و علامات این بروج در تقویم برنج منجمین مسطور است و جیم را
بی نقطه نویسند تا فرق میان جیم و حا باشد و فرق میان یا و نون بنقطه باشد که یا را
نقطه میگذارند و نون را نگذارند و از برای قسم درجه و دقیقه حروف ابجد نهند و درجه از سی
نگذرد بجهت آنکه چون سی شود برجی شود و دقیقه از شصت نگذرد زیرا که چون شصت
شود درجه شود و باقی برین قیاس و در تقویم در صفحه دست راست بعد از جدول چهار
خانه هفت جدول متساوی کشند جهت مواضع کواکب هفتگانه بازای نصف النهار هر
روزی سه رقم نویسند اول رقم برج دویم رقم درجه سیم رقم دقیقه و بالای
جدولهای مذکور نام کواکب سبعه را نویسند و ابتدا بآفتاب کنند و بعد بماه
و پس بزحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و چون درجه و دقیقه کوکب روز بروز
زیاده شود کوکب مستقیم باشد و چون نقصان شود کوکب راجع شود و اگر نه زاید و نه
ناقص باشد کوکب مقیم بود و روش این ستارگان در افلاک مختلف باشد چنانکه آفتاب
دور فلک را بیکسال تمام کند و قمر در بیست و هفت شبانه روز و ثلثی تمام کند
و برجی را زیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند و زحل دوری را در مدت
سی سال تمام کند و برجی را در دو سال و نیم و هر دوازده ماه چهار ماه و نیم

راجع باشد و تتمه مستقیم و مشتری دور را دوازده سال تمام کند و برجی را
در یکسال طی نماید و هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و تتمه مستقیم
مریخ دوری را در بیست و دو ماه و نیم طی نماید و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد
در یکماه و نیم تمام کند و هر دو سال دو ماه و نیم راجع باشد و تتمه مستقیم و زهره دور را
در یکسال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در بیست و هفت شبانه روز
و هر یکسال و هشت ماه یک ماه و نیم راجع باشد و تتمه مستقیم باشد و عطارد دور را در
صد و دو سال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در شانزده روز و هر صد و
شانزده روز بیست و دو روز راجع باشد و تتمه مستقیم و کواکب ثابته دور را در بیست
چهار هزار سال تمام کنند و برجی را در دو هزار سال و درجه را در شصت و شش سال
شمسی و در سالی چهار دقیقه و سه ثانیه حرکت کنند و این حرکت فلک هشتم
در ارصاد مختلف یافته اند چنانکه در زیج جدید خاقان شهید میرزا الغ بیگ
بضبط آن کواکب ثابته دور را در بیست و پنج هزار و دویست سال تمام کنند و هر
هفتاد سال درجه‌ای **فصل هشتم** در معرفت راس و ذنب و عرض ماه مدار آفتاب را
مداریست که در میان بروج بگذرد و آنرا منطقة البروج خوانند و ماه را نیز مدار
باشد که با مدار آفتاب در دو موضع تقاطع کنند و آن دو موضع را که دو نقطه
متقابل باشد جوزهرین و عقدتین خوانند پس لامحاله یک نیمه از مدار ماه در
شمال از مدار آفتاب باشد و یک نیمه در جانب جنوب و آن عقده که چون
ماه از آن بگذرد بجانب شمال شود آنرا راس خوانند و آن عقده دیگر را که چون

ماه از آن بگذرد بجانب جنوب شود ذنب گویند و دوری ماه را از مدار آفتاب
عرض ماه خوانند و نهایتش پنج درجه باشد و آفتاب را عرض نباشد زیرا که عرض دو معنی دارد
از روی لغت پهنا باشد و در اصطلاح اهل هیئت عبارت است از بعد کوکب از مدار
آفتاب و آفتاب را از مدار خود بعدی نبود یعنی عرض نباشد و راس و ذنب را سیر معکوس
باشد یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکنند مثل کواکب راجع و دور را در نوزده سال
تمام کنند و برجی را در نوزده ماه و درجه را در نوزده روز و موضع راس در تقویم
بعد از جدول عطارد باشد بازای کج و درجه و دقیقه و موضع ذنب در تقویم ننویسند
بجهة آنکه ذنب در هفتم برج راس باشد بهمان درجه و دقیقه و اهل احکام گویند
راس سعد است و فزاینده و ذنب نحس است و کاهنده و صورت عقدتین این است

فصل نهم در ساعات شبانه روزی

راس — ذنب

که نزد منجمین عبارت است از نصف النهار
تا نصف النهار دیگر و نزد اهل شرع از شام
بود تا شام دیگر و نزد اهل فرس از طلوع
آفتاب بود تا طلوع آفتاب دیگر و شبانه
روز مذکور را به بیست و چهار قسمت کرده اند
و هر قسمی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را
به شصت قسمت کرده اند و هر قسمی را دقیقه مینامند و در تقویم بعد از جدول راس یا از
نصف النهار هر روزی ساعات و دقایق را بنویسند و آن حرکت نصف النهار شمس بود

دارنوز و لیها عت و دقایق را دو چندان نماید ساعات و دقایق تمام روز باشد
دراز از بیست و چهار ناقص باشند آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و
از وقت تحویل آفتاب بجدی تا بسرطان افزاید و در نصف دیگر بکاهد و شب بعکس این باشد
پس لازم آید که بلندترین روزها و کوتاهترین شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه
ترین روزها و بلندترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و در وقت تحویل آفتاب
بحمل و میزان روز و شب برابر باشند و این ساعات را ساعات مستویه خوانند و نوع دیگر
آن باشد که هر روز و شبی را جدا جدا بدوازده قسمت متساوی قسمت نمایند و این ساعات را معوجه و
و ساعات زمانی نیز گویند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز یا شب افزاید و بکاهد

فصل یازدهم در احوال بروج بدانکه حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند یعنی مدت مکث آفتاب
درین سه برج فصل بهار باشد و سرطان و اسد و سنبله هر سه بروج تابستانی یعنی مدت
مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان باشد و میزان و عقرب و قوس هر سه بروج خریفی
باشند یعنی مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل خریف باشد و دلو و جدی و حوت
بروج زمستانی باشند یعنی مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان باشد و برج
اوایل این چهار فصل را که حمل و سرطان و میزان و جدی باشند منقلب خوانند و بروج اواسط این
فصول را که ثور و اسد و عقرب و دلو باشند ثابت خوانند و بروج اواخر این فصول را که جوزا و سنبله
و قوس و حوت باشند ذو جسدین خوانند و بروج بهاری و تابستانی را بروج شمالی و عالی
خوانند و بروج خریفی و زمستانی را بروج جنوبی و منخفض خوانند و بروج تابستانی و خریفی
مستقیم الطلوع خوانند و بروج بهاری و زمستانی را معوج الطلوع خوانند و برج حمل

و اسد و قوس بروج آتشی اند و ثور و سنبله و جدی بروج خاکی اند و جوزا و میزان و دلو
بروج بادی اند و سرطان و عقرب و حوت بروج آبی اند و حمل مذکر است و ثور مؤنث است و جوزا
مذکر است و سرطان مؤنث و باقی بروج برین قیاس باشند و نیز مناسب بود که طبایع بروج
بیان شود بدانکه حمل گرم و خشک است و ثور سرد و خشک و جوزا گرم و تر و سرطان سرد و
و اسد گرم و خشک و سنبله سرد و خشک و میزان گرم و تر و عقرب سرد و تر و قوس گرم و
خشک و جدی سرد و خشک و دلو گرم و تر و حوت سرد و تر و مدت طلوع این بروج مختلف
باشد چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه میفرماید شعر طلوع برج و ساعاتش مفصل گویم و لی
صیا الد اکی ال بط ب جح ملت دذ باید که بل سرخی نشان بروج و سیاهی نشان زمان طلوع درین

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خصوص جدولی ثبت شد تا بر مبتدی آسان شود

فصل یازدهم در نظر و شعاع اما نظر چنانکه
بود که چون دو کوکب در یک برج و یک درجه
و یک دقیقه جمع شوند آنرا قران و مقارنه
خوانند پس اگر ایشان میان نیرین واقع
شود اجتماع خوانند بجهت آنکه اهل احکام
شمس را مذکر گیرند و قمر را مؤنث و این
وقت بمنزله ملاقات ایشان باشد در
شرح بیست باب برجندی میگوید که شاید
این اصطلاح بمناسبت کلام رب العزة باشد که میفرماید و جمع الشمس و القمر و اگر

14 ۱۰۴

حال میان شمس و کواکب متحیره باشد احتراق خوانند و چون میان دو کوکب دو برج بعد باشد
آنرا نظر تسدیس خوانند زیراکه میان دو کوکب سدس دور است و چون سه برج بعد باشد
تربیع خوانند زیراکه میان این دو کوکب ربع دور است و اگر چهار برج بعد باشد نظر
تثلیث خوانند زیراکه میان دو کوکب ثلث دور است و اگر شش برج بعد باشد آنرا
مقابله خوانند و مقابله نیرین را استقبال خوانند بجهة آنکه استقبال بمعنی مبادرت
و بدر ماخوذ از مبادرت میباشد چه در آن وقت قمر بدر میشود یعنی صفحه قمر پر از نور میشود
و در راس و ذنب را با کواکب غیر مقارنه نباشد و آنرا مجاسه خوانند و زهره و عطارد را
با شمس غیر احتراق نباشد و ایشانرا با هم غیر مقارنه و تسدیس نباشد بتقریب آنکه این
دو کوکب از آفتاب دور نشوند زیراکه غایت بعد عطارد از شمس بیست و هشت درجه
بود و غایت بعد زهره چهل و هشت درجه از طرفین و این نظرهای کواکب شش گانه غیر
از قمر را در صفحه دست راست برابر هر روز و شبی که واقع شوند در میان اتصالات
کلی نویسند و نام ماههای تواریخ مذکوره و تحویل ستارگان از برجی به برجی و رجعت
و استقامت ایشانرا نیز همانجا نویسند اما ناظر دو نوع باشد زمانی و مطلعی و ناظر زمانی
آن بود که دو کوکب در دو موضع باشند و آن دو موضع در ساعات و درجات متساوی باشند
و آن دو موضع از دو جانب نقطه انقلاب است یعنی از سرطان و جدی که هر دو متساوی
باشند چنانکه یک کوکب در بیست درجه ثور باشد و دیگر در ده درجه اسد بعد هر یکی از سرطان
یکبرج و ده درجه باشد و از سر جدی چهار برج و بیست درجه پس در اینحال در میان این دو
کوکب ناظر زمانی باشد و ناظر مطلعی آن بود که دو کوکب در دو موضع در مطالع متساوی

بلغ

باشند و آن از دو جانب نقطه اعتدال ربیعی و خریفی باشد که اول حمل و میزان است چنانکه یک
کوکب در بیست درجه حوت باشد و دیگری در ده درجه حمل باشد که بعد ایشان از نقطه اعتدال
ربیعی ده درجه باشد و از نقطه میزان پنج برج و بیست درجه پس در میان این دو کوکب ناظر مطلعی
باشد و ناظر از هم در میان اتصالات کلی نویسند و گاه باشد که کوکبی متصل شود بکوکبی پیش
از آنکه نظر واقع شود و آن اتصال بسبب سرعت یا بطؤ یا رجعت یا استقامت باطل شود و آنرا
انتکاث خوانند و انتکاث را نیز در میان اتصالات کلی نویسند و علامت نظرات
و آنچه بدان تعلق دارد بدین نوع در تقویم رقم کنند قران و مقارنه ۵ تسدیس
تربیع ۶ تثلیث مقابله احتراق عطارد تحویل کوکب راس ذنب معه کوکب
ناظر زمانی ناظر مطلعی انتکاث نهار یوم لیل فصل دوازدهم
در بیان منازل قمر و دیگر احوالات بدانکه در میان بروج دوازده گانه بیست و هشت منزل
از برای قمر تعیین کرده اند و اسامی ایشان بدین ترتیب است ۱ شرطین ۲ بطین ۳ ثریا
۴ دبران ۵ هقعه ۶ هنعه ۷ ذراع ۸ نثره ۹ طرفه ۱۰ جبهه ۱۱ زبره ۱۲ صرفه ۱۳ عوا
۱۴ سماک ۱۵ غفر ۱۶ زبانا ۱۷ اکلیل ۱۸ قلب ۱۹ شوله ۲۰ نعایم ۲۱ بلده ۲۲ ذابح ۲۳ بلع
۲۴ سعود ۲۵ اخبیه ۲۶ مقدم ۲۷ موخر ۲۸ رشا و قمر هر روزی در منزلی باشد تقریبا و قمر
در نصف النهار هر روزی در منزلی که باشد نام آن منزل در صفحه دست چپ که تعلق
بقمر دارد نویسند و شمس سیزده روز در منزلی باشد و چون از آن منزل گذرد آن منزل در سحر
ظاهر شود و طلوع آن منزل را نیز در میان اتصالات کلی نویسند و کواکب متحیره که از شعاع آفتاب
بیرون آیند یا در شعاع آفتاب مختفی شوند علامت ظهور و خفاء آن کوکب را در جدول اتصالات

تلی نویسند و علامت ظهور و خفا را بدین نوع رقم کنند ح ف یعنی خفای عطارد
در مغرب ط ه ق یعنی ظهور زهره در مشرق و در صفحه دست چپ که تعلق بقمر دارد
چهار جدول باریک برکشند و در اول ایام هفته نویسند و در دوم ایام ماه عربی
و در سیم انتقال قمر از برجی ببرجی بساعات و دقایق گذشته از روز یا شب و در چهارم
رقم نشانهای بروج دوازده گانه و بعد از چهار جدول مذکور شش جدول متساوی بکشند جهت
نظرات قمر با کواکب سته باقیه و بالای جدولهای مذکور نام کواکب شش گانه را نویسند
و ابتدا با آفتاب نمایند و بعد بزحل و مشتری و مریخ و بزهره و بعطارد و برین ترتیب
و هر روز یا شبی که قمر را بیکی از کواکب شش گانه نظری باشد در جدول آن کوکب
رقم آن نظر و رقم ان ساعات و دقایقی که نظر باشد و علامت روز یا شب نویسند بدین صورت
ح یو د یعنی تثلیث قمر با شمس مثلا سه ساعت و هفده دقیقه از روز ... ط نه ل
یعنی تسدیس قمر با عطارد مثلا نه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه از شب و هرگاه قمر در برجی
نقل کند که در آن برج بکوکبی ناظر خواهد شد اما هنوز بحد اتصال نرسیده گویند بعید
الاتصال است و اگر کوکبی از کوکبی منصرف شده باشد و دیگری را نخواهد دید گویند خالی
السیر است و اگر در برجی هیچ کوکبی را نه بیند گویند وحشی السیر است و این اتصالات
یعنی نظرات قمر را با کواکب شش گانه ممازجات قمری خوانند بسبب کثرت اتصال
قمر با این کواکب و امتزاج دادن طبایع ایشان با یکدیگر و در همان جداول ممازجات حالات
قمر را بسرخی نویسند و حالات قمر آن بود که قمر براس و ذنب رسد و دیگر بسیر
قمر بود به تحت الشعاع و غایت امتداد آن شصت ساعت مستوی باشد و ابتدای آن

وقتی بود که بعد قمر از شمس دوازده درجه باشد و انتها نیز دوازده درجه از شمس بگذرد
و دیگر شرف و هبوط و نیره و طریقه و طریقه رسیدن قمر است به هجده نوزده درجه
میزان تا سه درجه عقرب و درجه نیره برابر درجه طریقه باشد و قمر مع کید گویند کید کوکب
نحس است و سیر او معکوس باشد و دوری سیصد و چهل و چهار سال تمام کند و در هر
دوازده سال و هر ماهی دوازده دقیقه حرکت کند صاحبان رصد گفته اند این چنان
کوکبی در فلک مقدار نیست و این حالات را در صفحه دست چپ در میان جداول شش گانه
برین رقم کنند قمر مع راس ب قمر مع ذنب ب قمر در شرف ف قمر در هبوط
قمر در نیره ة قمر در طریقه قه قمر در تحت الشعاع تع قمر در خروج الشعاع خع قمر مع کید
مه و بعد از شش جدول مذکور چهار جدول باریک برکشند و در جدول اول
تاریخ ترکی نویسند که حکمای ترک و خطا وضع نموده اند در عهد غازان پادشاه و مبدء
انرا از مبدء عالم گرفته اند و از مبدء عالم تا بحال که هزار و صد و هشتاد و یک
هجری بوده باشد صد و هشتاد و چهار هزار و هشت صد و هشتاد و سه سال بود و در
دویم منازل قمر و در سیم تاریخ فرس قدیم و در چهارم بست شمس به ساعات و دقایق
نویسند و بست در لغت بمعنی سهم سیر است و اعراب انرا ساعات محترقه خوانند و
در اختیارات مذموم شمرده اند چنانکه امام فخر الدین رازی در اختیارات علائیه
از والیس حکیم نقل کرده که ضرر تباهی حال قمر که عمده محذورات بود در اختیارات
کمتر است از ضرر ساعات بست و گویند چهار ساعت قبل و هشت ساعت بعد
از ساعت بست از جمیع مهمات حذر باید کرد فصل پنجم در خانهای کوا

بدانکه کواکب سبعه را در بروج اثنا عشریه خانه باشد معین چنانکه اسد خانهٔ آفتاب
و سرطان خانهٔ ماه و هر یک از کواکب خمسه متحیره را در بروج اثنا عشریه دو خانه است
باشد یکی در سمت خانهٔ آفتاب و یکی در جانب خانهٔ ماه چنانکه سنبله و جوزا خانهٔ عطارد
و ثور و میزان خانهٔ زهره است و حمل و عقرب خانهٔ مریخ است و قوس و حوت خانهٔ مشتری
و جدی و دلو خانهٔ زحل باشد و در مقابل خانهٔ هر یک از کواکب وبال او شد چنانکه خواجه
نصیر علیه الرحمه برشته نظم کشیده که خانهٔ کواکب و وبال ایشان نیز معلوم می شود
سرخی نشان بروج و سیاهی نشان کواکب شعر صفر دخ او بهلد جوکی بس
حیای طیل در برابر خانه باشد وبال ای عاقل **فصل چهاردهم** در شرف و هبوط کواکب بدانکه
کواکب سیاره را در بروج اثنا عشریه موضعی و مقامی چند است که آنها را شرف و
سعادت باشد هر وقتی که بدانجا رسد و در تقویم شرف و هبوط را نویسند در میان
اتصالات کلی و چنانکه آفتاب را در نوزده درجه حمل شرف باشد و قمر را در سه درجه
ثور و زحل را در بیست و یک درجه میزان و مشتری را در پانزده درجه سرطان و مریخ را
در بیست و هشت درجه جدی و زهره را در بیست و هفت درجه حوت و عطارد را در پانزده
درجه سنبله و هبوط هر یک از کواکب مقابل درجه شرف باشد و راس و ذنب را
نیز شرف و هبوطی باشد چنانکه شرف راس در سه درجه جوزا و شرف ذنب در سه
درجه قوس و هبوط هر یک برابر شرف کوکب باشد و استادان درین باب
حروفی وضع نموده اند برین نوع است فلو کا یج یه خط کح سیه اهیا از ده یه
ولج یح سرخی نشان کواکب و بروج است و سیاهی نشان درجات شرف آنها

برج شرف تا اقصی شرف باشد و ... قوی تر باشد و کواکب چون روی
در شرف آرند و قوت ایشان در تزاید باشد و چون از درجهٔ شرف بگذرند روی در
نقصان داشته باشند و شرف و هبوط کواکب را در تقویم بسرخی برین نوع رقم کنند
ف ا لا یعنی شرف عطارد در شب چهارشنبه دو ساعت و سی و یک دقیقه
طس و له یعنی هبوط شمس روز پنجشنبه هشت ساعت سی و چهار دقیقه و شرف
و هبوط کواکب را بسرخی نویسند و احتراق و ظهور کواکب را بسیاهی نویسند **فصل
پانزدهم** در ارباب مثلثات بدانکه این دوازده برج هر سه برج در یک مزاج اند و بدین
جهت آنرا مثلثات ربع خوانند حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند ارباب ایشان در روز
شمس و مشتری و زحل باشد و در شب مشتری بر شمس مقدم باشد کوکب وسط مقدم باشد
ا ه ط مثلثه خاکی اند ارباب ایشان روز زهره و قمر و مریخ باشد و در شب قمر
بر زهره مقدم باشد کوکب وسط را مقدم دارند بر کوکب اول ب و ی مثلثه آبی
اند ارباب ایشان در روز زهره و عطارد و مریخ باشد و شب عطارد مقدم شود
ج ز یا مثلثه هوائی اند ارباب ایشان در روز زحل و عطارد و مشتری باشد
و شب کوکب وسط مقدم شود این ترتیب را خواجه نصیر علیه الرحمه برشته نظم
کشیده شعر بنیل تقرخ هذا مهز بشب تجم میدار رب **فصل شانزدهم**
در حدود کواکب بدانکه هر یک از کواکب متحیره را در بروج اثنا عشریه حدی است
که آن حد به چند درجه برج معین می باشد و استادان در حدود اختلاف بسیار
کرده اند لکن مشهور ترین حدود حدود مصریان است که در این جدول تقسیم کواکب و حدود

حاجت خواستن

عهد و بیعت کردن

شکار کردن

هر یکی ترتیب نموده شده است و نوعی دیگر این هست نوع دیگر وجوه ایشان

که هر سه برج را به سه قسمت کنند و هر قسمی بکوکبی دهند بر توالی و ابتدا بحمل کنند و ده درجهٔ اول حمل را بصاحبش که مریخ است دهند و ده درجهٔ دیگر او را بشمس دهند که تحت فلک مریخ است و ده درجهٔ آخر حمل را بزهره دهند که تحت فلک شمس است و ده درجهٔ اول ثور را بعطارد دهند و ده درجهٔ دیگر او را بقمر دهند و ده درجهٔ آخر ثور را بزحل دهند و باقی برین قیاس باشد و جدول

حمل	وی	و ه	خ ه	ه ح	ه ل
ثور	ح ه	و ۷	ح ی	ه ل	ح ح
جوزا	و د	و ی	ه ه	ز ح	و ل
سرطان	و ح	و ه	و ۷	ز ی	ی ل
اسد	و ی	ه ه	و ل	و ه	و ح
سنبله	و ه	ه ی	ه ی	ز ح	ب ل
میزان	و ل	ح ه	و ی	و ه	ب ح
عقرب	ز ح	ه ی	ح ه	ه ی	و ل
قوس	ی ه	ه ه	ه ه	ه ل	ه ح
جدی	ز ه	و ی	ح ه	ه ل	ه ح
دلو	ز ه	و ه	و ی	ح ه	ه ل
حوت	یه ه	ی ه	ح ه	ط ح	ب ل

بجهة تقسیم بروج بکواکب یاد شد تا بر مبتدی آسان شود این است و اهل احکام گویند هرگاه کوکب در خانه باشد پنج حظ دارد و چون در شرف باشد چهار حظ دارد و چون در مثلثه باشد سه حظ دارد و چون در حد باشد دو حظ دارد و چون در وجه باشد یک حظ دارد

حمل	ی ح	ه س	ل ه
ثور	ی ه	ه و	ل ل
جوزا	ی ی	ه ح	ل س
سرطان	ی ه	ه ه	ل د
اسد	ی د	ه ی	ل ح
سنبله	ی س	ه ه	ل ه
میزان	ی و	ه ل	ل ی
عقرب	ی ح	ه س	ل ح
قوس	ی ه	ه د	ل ل
جدی	ی ی	ه ح	ل س
دلو	ی ه	ه ه	ل و
حوت	ی ل	ه ی	ل ح

فصل هفتم در بیان اوج

و حضیض کواکب بدانکه شمس و کواکب متحیره در دو هزار و صد سال اوجشان از برجی به برجی منتقل می شود و در هفتاد سال یکی

یک درجه قطع کند و حضیض هر کوکبی مقابل اوج او باشد الا اوج عطارد که او را دو حضیض باشد در دو تثلیث اوج او چنانکه الحال اوج عطارد در عقربست و حضیض او یکی در سرطان و یکی در حوت میباشد و در این زمان که هزار و صد و هشتاد هجریست اوج زحل در قوس بعد بچهارده درجه و سی و نه دقیقه و اوج مشتری در سنبله باشد به بیست و دو درجه و پانزده دقیقه و اوج مریخ در اسد است به بیست و شش درجه و چهل دقیقه و اوج شمس در سرطانست به پنج درجه و چهار دقیقه و اوج زهره در جوزاست به بیست و هفت درجه و نه دقیقه و اوج عطارد در عقربست به نه درجه و دوازده دقیقه و اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال باشد و حضیض او در وقت دو تربیع است و این اوجها بحسب زیج جدید خاقان الشهید میرزا الغ بیک است و بودن کواکب در اوج قوت و سعادت باشد

فصل هشتم در بیان نظرهای کواکب

بدانکه تثلیث و تسدیس نظر دوستی است و تسدیس نظر نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی باشند و مقابله نظر تمام دشمنی و تربیع نظر نیم دشمنی و مقارنه با سعد سعد باشد و بنحس نحس و تناظر نیز چنین باشد و نظر دوستی میان کواکب سعد بغایت نیکو باشد و نظر دشمنی بغایت بد باشد و نظر دوستی میان ایشان چندان نیک نباشد و چون کوکب متوجه نظری باشد گویند فلان کوکب متصل است و چون اتصال تمام کند و بگذرد گویند فلان کوکب منصرف است و حد نظر را جرم گویند و مناسب بود که اجرام کواکب سبعه در این موضع بیان شود تا ابتداء و انتهاء نظر که رسیدن جرم بجرم و مرکز بمرکز که از امقارنه خوانند و گذشتن

جرم از جرم معلوم باشد اما بدانکه جرم زحل ط درجه میباشد و جرم مشتری ط
درجه میباشد و جرم مریخ ح درجه میباشد و جرم شمس یه درجه میباشد
و جرم شمس درجه میباشد و جرم زهره ذ درجه میباشد و جرم عطارد ذ
درجه میباشد و جرم قمر یب درجه میباشد چنانکه استادان این فن در جمع نموده
اند بدان اجرام سیارات بر ترتیب لططح یه ز ذ یب

فصل نوزدهم

در منسوبات کواکب از طبقات مردم بدانکه زحل کوکب اهل قلاع و حصاربانان
و ارباب ضیاعات و عمارات و ارباب بیوتات قدیمه و پیران سالخورده و سیاه
رنگان باشد مشتری کوکب وزرا و اشراف و سادات و علما و صلحا باشد مریخ کوکب
سپاهیان و لشکریان و کردان و ترکان و دزدان و عیاران باشد شمس کوکب سلاطین و
حکام و اعیان ملک و امر و نهی بود زهره کوکب زنان و امردان و سادهرویان و مطربان
و معاشران باشد عطارد کوکب دبیران و ارباب قلم و حکما و منجمان و هنرمندان و
نقاشان و زرگران و بزرگان باشد قمر کوکب رسولان و مسافران و پیکان و جاسوسان
و کارداران و عوام الناس بوده باشد و قوت ذاتی کواکب قوت منسوبات او
باشد و ضعف برعکس

فصل بیستم

در آنچه قبل از اوراق دوازده گانه تقویم بیاورند
بیان شود بدانکه مبداء تقویم که روزی باشد که در نصف النهار آن روز
شمس باول درجه حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در آخر درجه حوت بوده
باشد و زایچه چند بیاورند چنانکه در ورق اول در صفحه دست راست و دست
چپ اختیارات نویسند که بودن قمر در هر یک از بروج دوازده گانه از برای

چه امر نیک یا میانه یا بد باشد و آنچه در ورق ثانی نویسند در صفحه دست راست
از آنچه طالع سال ترکی و احکام آن نویسند و وجه تسمیه آن چنان است که حکمای
خطا و ترک دوری دوازده قرار داده اند که بدوازده جانور میگردد
هر سالی بجانوری و حکم آن سال بطبع و خوی آن جانور باشد و حکم بطبع و خوی
آن جانور نمایند و ابتدای دور را بموش کنند و بعد بگاو چنانکه برشته
نظم کشیده اند بیت موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار ❊ زانجا رچه بگذرد
نهنگ آید و مار دانگاه باسب و گوسفند است حساب حمدانه و مرغ
سگ و خوک آخر کار و صفحه مقابل آن که صفحه دست چپ باشد وقت تحویل
سال و تحویل شمس باول دقیقه حمل بود با تواریخ اربعه مشهوره و زایچه طالع سال را
نیز بدوازده خانه بیارند و مواضع کواکب سبعه سیاره و عقدتین و بعضی
از سهام ضروریه را در زایچه ثبت نمایند و مناسب بود که منسوبات بروج دوا
زده گانه ایراد شود بدانکه هر برجی که در وقت مفروض بر افق مشرق منطبق باشد آنرا
طالع خوانند و انخانه عمر و زندگانی و تن و جان باشد و ابتداء هر کاری تعلق بانجا
دارد و خانه دوم که از ابیت المال خوانند خانه مال و معاش و سود و زیان باشد
و خانه سیم خانه برادران و خواهران و نقل و حرکت نزدیک باشد و اقربا نیز باین خانه تعلق
دارند و بیت و چهارم بیت پدران و املاک و عواقب کارها باشد و این خانه را وتد
الارض خوانند و خانه پنجم خانه فرزندان و محبوبان و عیش و شادیها باشد
و خانه ششم خانه بندگان و خدمتکاران و شاگردان و بیماریها بود و خانه هفتم خانه

ازواج و شرکاء و خصمان و غائبان بوده باشد و این خانه را وتد غارب و نظیر طالع خوانند
و خانه هشتم خانه خوف و خطر مرگ و میراث و مال غایب باشد و خانه نهم خانه سفر و علم
و دین باشد و خانه دهم خانه شغل و عمل سلطانی بود و این خانه عاشر را وتد آسمان
خوانند و خانه یازدهم خانه امید و سعادت و دولت و دوستان و یاران باشد
و خانه دوازدهم خانه ضدان و خصمان و چهارپایان باشد و هر خانه ازین دوازده
خانه بدرجه و دقیقه معین باشد و آنرا مرکز خوانند و در حواشی صفحه مذکوره معرفت روئیة
اهله نویسند باین طریق که در شب بیست نهم بعدین را که بعد معدل و بعد سوای باشد
مشخص نمایند هرگاه بعدین از ده درجه و دوازده درجه باشد ضعیف و نازک نویسند
و هرگاه بعد مابین دوازده درجه و چهارده درجه باشد معتدل نویسند و هرگاه مابین
۱۴ و ۱۶ باشد بلند و ظاهر نویسند و عرض ماه را نیز در شب بیست و نهم مشخص نموده
اند در جدولها که تحت جدول بعدین است نویسند که عرض شمالی یا جنوبی باشد
و مقدار عرض ماه را نیز نویسند که چند درجه و چند دقیقه باشد و بعد از جدول اوراق
دوازده گانه خمسه مسترقه دو صفحه بیاورند و در صفحه دست راست جهات سگز
یلدوز را ثبت کنند که هر روز از ماه ترکی درجه سمتی باشد و در کدام جهت بوده
جهتی که بوده باشد و با آن جهت سفر کردن و پی مهمات رفتن مذموم باشد و در
تحت الارض بجهت تخم کشتن و درخت غرس کردن بد بوده و در فوق الارض بجهت
عمارت عالی بنا کردن و داغ زدن بد باشد و در حاشیه همین صفحه مذکوره
جدولی برکشند بجهت آنکه قمر در برجی که باشد و نو شود در روی چه چیز باید نگاه کرد

دو صفحه

و در صفحه دست چپ که مقابل است باشد جداول باریک چند برکشند بجهت نظرات
قمر با کواکب سته باقیه که از برای چه کاری نیک و چه کاری بد باشد و هرگاه
خسوفی یا کسوفی در آن سال واقع شود در آخر تقویم نویسند و زمان شروع و انجلا
و زمان خسوف و کسوف و مدت تاثیرش در عالم تا چند مدت که در وقت خسوف
و کسوف بودن و لون شمس و قمر را نویسند که بچه لون باشد که احکام هر یک از
اوضاع کواکب مشخص نموده بر سر همان صفحه نویسند آنچه معمول و مصطلح منجمین
و مستخرجین است که در شانزده ورق تقویم می آورند و گاه باشد که بحسب خواهش
شخصی بعضی زواید دیگر هم بیاورند ولیکن معمول نیست خاتمه در بیان مجملی از اختیارات
بدانکه اختیار هر امری که خواهی باید که هشت شرط بجا آوری و اینها عمده محذورات است
۱ باید قمر مسعود باشد ۲ باید که آن خانه که قمر در او است مسعود باشد ۳ آنکه صاحب خانه که
قمر در او است مسعود باشد ۴ باید که برج طالع زمان نیکو باشد ۵ آنکه صاحب
طالع وقت نیکو باشد ۶ آنکه بیتی که منسوب با آن امر است مسعود باشد ۷ آنکه
خداوند خانه که بان امر منسوب است مسعود باشد ۸ آنکه کوکبی که بدان امر تعلق دارد
مسعود باشد مثل اختیارات زراعت کردن باید که کوکب منسوب با آن که زحل است
مسعود باشد و هرگاه اختیار نو بریدن و پوشیدن و تزویج نموده باشد باید که
کوکب منسوب با آنها که زهره است مسعود باشد و هرگاه اختیار شغل و عمل دیوانی
باشد باید کوکب منسوب با آن که شمس است مسعود باشد و باقی را از این قیاس هر کس از معرفت
تقویم و جهات بیشتر ازین رجوع خواهد در شرح بیست باب برجندی رجوع نماید که مطلب حاصل می شود



کتاب نجوم و هیئت | بسم الله الرحمن الرحیم | و صور کواکب مع صور ۴۸

شکر و سپاس بیحد و قیاس قادر بر انبر است که کلک صنعت او اطباق افلاک را
نمودای انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری
سیار مرقوم و مصور ساخت و باتقان و احکام ان کما ینبغی بجود
الشامل الکامل پرداخت پی شب نشینان بزم طرب پر از نقل اختر
کند خوان بهشت و حمد و ثنا بی منتها خالق را رواست که پیکر بدیع منظر انسان را
بصورتی جمیل و سیرتی جمیل مزین و محلی کردانیده بشرف خلعت و لقد
کرمنا بنی آدم نواخت تا دلایل الوهیتش بمصداق آیه شریفه سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق چون خورشید تابان ظاهر و علامات
وحدانیتش چون ماه درخشان هر کردد پی شمعیست نماینده کس در شب تار
هر چند که خود ریخته باشد آنرا و تحف تحیات زاکیات و صلات و صلوات
نامیات بقدر دوار افلاک و بعدد کواکب ثوابت و سیار بر ذات اقدس و

روح مقدس صاحب لوای لولاک لما خلقت الافلاک که غرض کلی و مقصود اصلی
ز انشاء عالم و ایجاد بنی آدم وجود با جود او بود شعر مقصود زمین و آسمان او است
پیغمبر آخر الزمان او است دین گشته ز دولتش مخلد ختم همه انبیا محمد صلوات الله
و تسلیماته علیه و علی آله المعصومین که هر یک برجی رصین از فلک ولایت و درجی
ثمین از گوهر امامت اند بیت هر یکی از باغ شریعت گلی در چمن دین
بلبلی بیما خازن تنزیل الهی و صاحب سر حضرت رسالت پناهی تاجدار سوره
سوره هل اتی و شهسوار عرصه لا فتی کاشف مضمون لو کشف الغطا و صاحب
مدلول انا مدینة العلم و علی بابها علیه من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها
اما بعد غرض از نظم و ترتیب این کتاب توضیح هیئات افلاک دوار و صور انجم
ثوابت و سیار که کریمه ربنا ما خلقت هذا باطلا در شان ایشان نازل کاملان
صاحب بصیرت عالم کبیرش نامیده اند و تشریح بنیه منیعه انسانی که آیه
هدایه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در بیان حسن شمایل این بنیان یافت
و عارفان دانشمند ضمیر بعالم صغیرش موسوم ساخته گفته اند که آنچه در عالم کبیر است
در عالم صغیر مماثل و مطابق اند مندرج و منطوی است چنانچه منظومه منسوبه بحضرت
امیر مومنان و امام متقیان علیه سلام الله الملک المنان موکد و شاهد بر آن
و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر یعنی گمان کرده که تو
جرم کوچک و جسم حقیری بلکه در تو منطوی و مندرج است آنچه در عالم اکبر است

پس اولی و انسب آنکه تامل و تفکر در صنعت غریب هیات افلاک و ما فی سطوحها و خلقت
عجیب صورت انسانی و ما فی جوفه نمایند تا بقدرت کامله پروردگار عالم و عالمیان
از روی دانش و بینش اعتراف نمایند و از صورت پی بمعنی برند شعر بهار عالم حسنش
دل و جان تازه میدارد برنگ اصحاب صورت را ببو ارباب معنی را و از اینجاست
که حکیم یونانی افلاطون الهی گوید مَن لَم یَعلَمِ الهیئةَ و التشریحَ فهو عِنّینٌ فی معرفة الله
یعنی هر که علم هیئت افلاک و تشریح هیکل انسانی نداند در معرفت پروردگار عاجز و بیکار
بوده باشد بنابراین کمترین اعیان دوام دولت ابدی قطب الدین محمد بن شیخ علی
الشریف اللاهجی مبادرت بجمع و تالیف این کتاب که محتوی بر آنست نمود و دیباچه
آنرا موشح و مزین بنام دولت ابد مقرون پادشاه جمجاه ملائکت سپاه فلک رکاب
گوهر گرانبهای افسر شاهنشاهی زیب بخش اورنگ خلافت و جهانداری
عارج اعلی معارج سلطنت و کشورستانی صاعد اسنی مدارج معدلت و دین پروری
ظل الله فی الارضین مهتر ان الماء و الطین اشرف افاخم خواقین الدنیا و الدین
اعظم اعاظم السلاطین بالرای الرزین شعر نهال جویبار مصطفائی چراغ دودمان
مرتضائی السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان العادل المؤید من عند الله الملک القوی الغنی ابو المظفر الفتوح شاه سلیمان
الصفوی الموسوی الحسینی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه
شعر دعائش گر نگردد با نفس رام اثر از دم رمد چون وحشی از دام و از دعا بعد فارغ

آنکه در بدایت جلوس میمنت مانوس این پادشاه والاجاه سعادت قرین سلیمان تمکین
بر اورنگ شاهی و سریر کامکاری کمترین داعی در اندیشه نقش خاتم مبارک همایون
اعلی اعلی الله تعالی بود تا شبی در واقعه از صاحبدلی استماع نمود که بجهة نقش خاتم
میمنت توام این بیت مناسب است بیت خدای داد من ازلی جهانبانی رنگین
حب علی خاتم سلیمانی و چون سروشی چنین غیبی از شواهد خلود دولت کبری
و ابد سلطنت عظمی تواند بود تیمنا و تبرکا صورت این واقعه صادقه درین کتاب
سعادت انتساب مثبوت و مرقوم گردید هر چه از غیب رسد پاک ز هر عیب رسد شعر
الهی تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل اوست بسی بر سر خلق
پاینده دار بتوفیق طاعت دلش زنده دار و این کتاب مشتمل بر دو فن
فن اولی در هیات افلاک و این فن محتویست بر مقدمه و سه مقاله مقدمه در تبیین
کواکب سیار و ثوابت و ترسیم افلاک کلیه کواکب سیاره بحسب تسطیح مقاله اولی
در معرفت افلاک جزئیه کواکب سبعه سیاره مقاله ثانیه در شرح وقوع خسوف
و کسوف که عارض جرمین نیرین میگردد و مقاله ثالثه در بیان نقصان و کمال
که در هر ماه عارض ماه میشود و بهلال و بدر موسوم میگردد فن دوم در صور کواکب
مرصوده ثابته و مواقع آنها مشتمل بر مقدمه و سه مقاله مقدمه در حصر اعداد کواکب
مرصوده ثابته و مراد از تصویر هیئه مختلفه مقاله اولی در کواکب ثابته شمالیه که در بیست و
یک صورت مصور گشته مقاله ثانیه که در صور بروج دوازده گانه مصور گردیده اند

مقاله ثالثه در کواکب ثابته جنوبیه که در پانزده صورت مضبوط شده اند فن اول
در هیأت افلاک مقدمه بدانکه کواکب بر دو نوع اند سیارات و ثوابت سیارات
هفتند اول زحل دوم مشتری سیم مریخ چهارم شمس پنجم زهره ششم عطارد هفتم قمر
و شمس را نیر اعظم گویند و قمر را نیر اصغر و سه کوکب را که فوق شمس اند باعتبار مذکور
علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیه گویند
و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و فلک زحل
فوق همه است و فوق فلک زحل فلک ثوابت که هشتم فلک است و کواکب باقی
در وی مرکوزند و بقیه کواکب مذکوره ثوابت بجهة ثبات اوضاع ایشان است
با یکدیگر یا بجهة بطوء حرکات خاصه ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهة
آنکه مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه فرود آمده اند یا آنکه بسبب این کواکب
مسافران در بیابانها خود را بمقصد میرسانند و فوق فلک ثوابت فلک نهم است
که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهند و بر آن هیچ کوکب نیست و
ازین جهة او را فلک اطلس خوانند و چون محیط بکلست او را فلک اعظم و فلک
اعلی گویند و چون محرک سایر افلاکست او را فلک الافلاک نامند و چون غایة
ابعاد است او را محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع او را عرش نامند و هر یک
از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکت از مغرب بمشرقست مخالف حرکت فلک اعظم
که آن از مشرق بمغربست و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه کره است در جوف

فلک قمر اند چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف
اوست مثل توبهای پیاز بحسب السطح اینست صورت افلاک کلیه

فلک الافلاک
فلک البروج
فلک زحل
فلک مشتری
فلک مریخ
فلک شمس
فلک زهره
فلک عطارد
فلک قمر

مقاله اولی

در شرح افلاک جزئیه و کواکب سیاره و چگونگی آنها چون
اجرام سماوی بسایطند و حرکاتی که از سیارات مشاهده میشود متشابه نیستند
و مقتضی بساطت آنستکه متشابه باشند باین سبب در ثخن ممثلات افلاک دیگر اثبات
کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل چنانکه گویند شمس را دو فلک است یکی
ممثل که فلک کلی اوست و آن معلوم است و دوم خارج مرکز و آن فلکی است متوازی السطحین
در داخل ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقة البروج بود و

محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه و آنرا اوج گویند و مقعرش نیز مماس مقعر او بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض

خوانند و چون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلفة الثخن از ممثل باقی

ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری محاط او اول را متمم حاوی و دوم را متمم محوی و رقت

حاوی از جانب اوج بود و غلظش از جانب حضیض و رقت و غلظ محوی بر عکس و منجمان

باین سبب گویند که چون بعد از فرا زهره در منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود و مخفی

نماند که فلک کلی هر کوکبی از فلک ممثل آن کوکب گویند بجهة آنکه مماثل فلک البروج است چه

مراکز آنها با مرکز فلک البروج که آنرا مرکز عالم گویند متحد اند و مناطق و اقطاب آنها نیز در

در محاذات منطقه و اقطاب اوست و در حرکات نیز با او موافقند هم در مقدار و هم در جهت

سوای ممثل قمر که مقدار حرکت او بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات سایر

ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند و شمس جرمی بود کری مصمت مغرق

در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح خارج مرکز شده است بدو نقطه و کواکب

علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است

چنانکه در آفتاب مذکور شد الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه

مقاطعند با ایشان دوم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب

در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه

مماس کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل

سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او

مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این فلک اگرچه با

ممثل متحد المراکز است اما منطقه هر یک مقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که آنرا عقدتین

گویند و فلک ممثل را در قمر فلک جوزهر نیز گویند دوم حامل است و آن در ثخن مایل چنانکه

حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر

و آن مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دایما در

در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود دو اول

مدیر و آن در ثخن ممثل بود دوم حامل و آن در تحت مدیر بود چنانکه مدیر در تحت ممثل و منطقه اش

در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در تحت حامل علی الرسم و هر یک از این دو و کوکب نیز

علی الرسم مغرقند در تدویر خود و از آنچه مذکور گردید لازم می آید که عطارد را دو اوج باشد

یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج

حامل خوانند و حضیض بهمان طریق و نیز او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت

افلاک هر کوکب بر سطح بر اینگونه است

چون حادثه خسوف و کسوف دو امر غریبند و در شریعت مطهره بجهت هر یک عبادتی
مقرر گشته و همه کس را بتحقیق آن رغبت می افتد لازم نموده که تحقیق هر یک بمقتضای
آنچه اهالی آن ایراد نموده اند بر سبیل اختصار نموده شود اما خسوف چون قمر فی نفسه
بجرمیت مکدر و مظلم و صیقلی است و کاسب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب
که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز کثیفست او را ظلی در خلاف جهة آفتاب
بر افراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظمست چنانکه در ابعاد اجرام
مبین است لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد و برصد و حساب معلوم
کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را
هنوز وسعتی تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر
آفتاب تحت ارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب همیشه
ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانچه فطرت سلیمه بر آن شاهد است و از اینکه
گفتیم لازم آید که هرگاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود
یعنی در احد العقدتین یا در حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه درین
حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا و تقدیرا
تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان آفتاب و ماه نور از ماه منقطع شود و برنگ
اصلی خود نماید و این حال را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن
مکان بارض چه درین حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان

ظل در آید از آن خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت عرض
آن را خسوف جزوی گویند و صورتش صورت خسوف این است

صورت خسوف

کره ارض

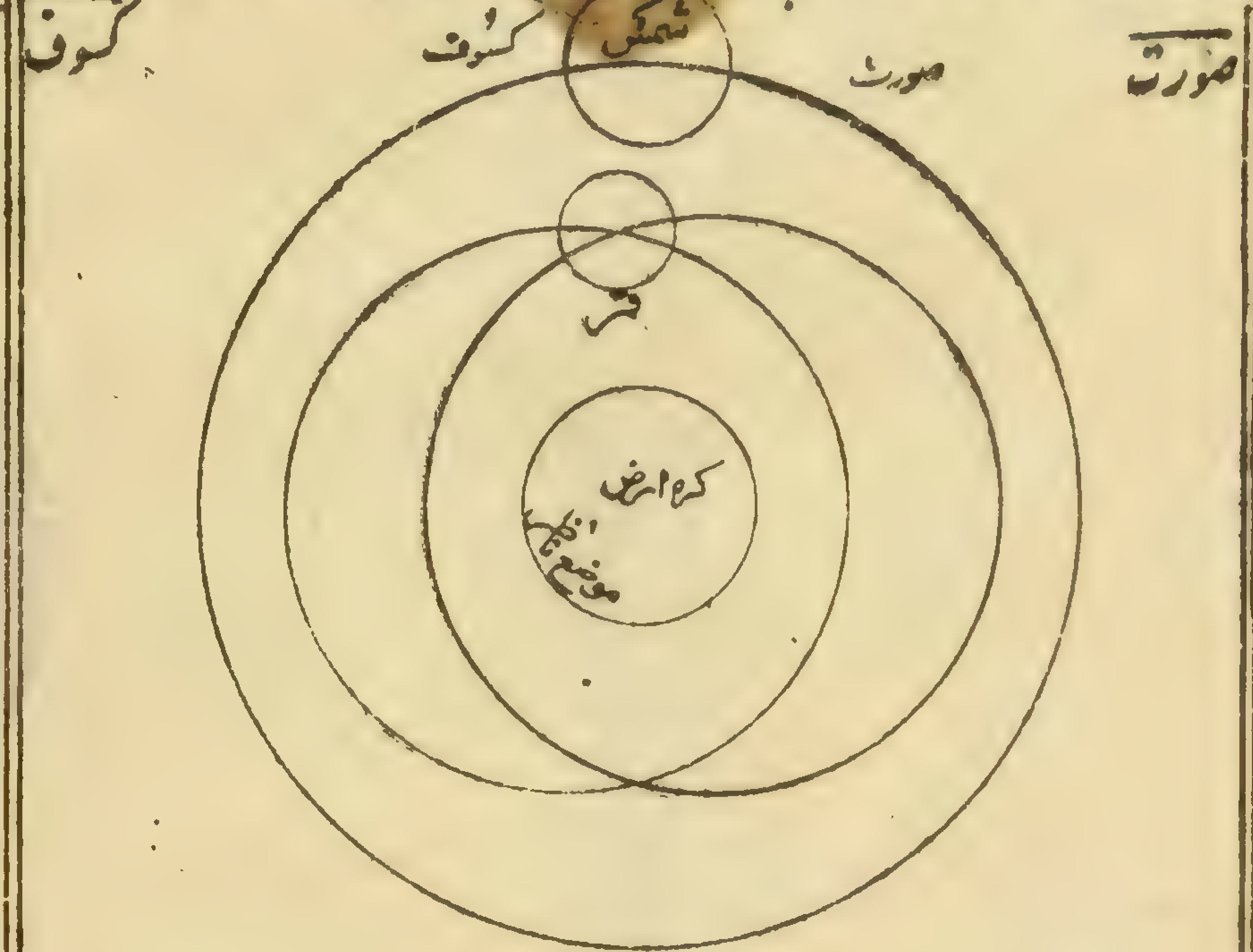
قمر

در بیان معرفت کسوف و کیفیت آن

اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند بنوعیکه چون خطی
از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذرد و درین حال لامحاله
قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کند
بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه درین حال بجانب ارض بود برنگ
اصلی خود نماید پس چنان منظور گردد که آفتاب سیاه شده است و این حال را

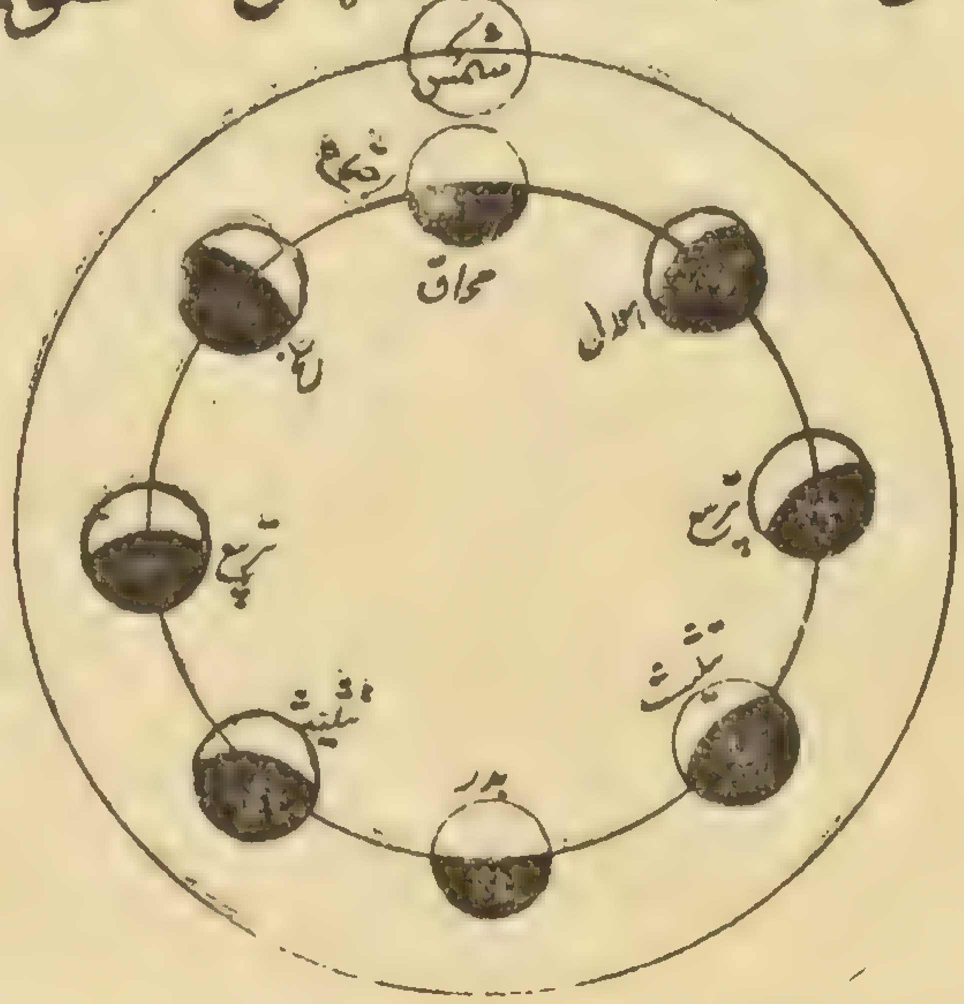
کسوف گویند که در لغت بمعنی قطعت وا ینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود دون بعضی بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینحالت نفس ماه را عارض شود

صورت کسوف



مقاله ثالثه در تصویر هلال و بدر قمر و بیان چگونگی آن اولا باید دانست که هلال در لغت قدر مستنیر مرئی از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند و بس و روز اول هر ماه را غره گویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب و روز سی ام را سلخ گویند که مستعار است از بیرون آوردن گوسفند از پوست چه در آنروز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون میاید و چون قمر چنانچه مذکور شد جرمیست صیقلی و از مواجه آفتاب کسب نور میکند

همیشه یک نیمه او که مواجه شمس است مضیٔ بود و قریب یک نیمه او مظلم و در اجتماع نیمه مظلم او بطرف ماه باشد و از ضوء او هیچ نماید و اینحال را محاق گویند چه محق در لغت بمعنی نیست کردنست و در ینوقت روشنی بر و منقطع گردد و چون از اجتماع گذرد و دوازده درجه تقریبا از آفتاب دور شود قدری از نصف مضیٔ نمایان شود آنرا هلال گویند و میرود تا مقدار مرئی از نصف مضاء زیاده میشود تا چون بمقابل آفتاب رسد نصف مضیٔ تمام مواجه ماه شود و آنرا نیز بدر گویند بنابر مشابهت به بدره که پر از زر بوده باشد و چون از مقابله گذرد قدری از نصف مظلم نمایان گردد و تا میرود مقدار مرئی از نصف مضیٔ کم میشود تا چون باز باجتماع رسد از نصف مضیٔ هیچ نماید و نصف مظلم تمام مواجه ماه شود و محاق شود و بعد از آنحال تا اولی عود کند و از ینصورت تصویر این اوضاع آسان شود دایره بدر و هلال صورتش اینست



فن دوم در صور کواکب ثابته و مواقع آنها مقدمه مخفی نماند که کواکب ثوابت بسیارند بحدیکه احصای آن ممکن نیست و آنچه ازانها برصد درآمده و موضع آنها را در فلک البروج معلوم کرده اند یکهزار و دو کوکبست و این غیر آن سه کوکبست که از اصغره خوانند و بطلیموس حکیم آنها را از غایت صغر داخل کواکب مرصوده نداشته اما عبدالرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هیجده بود و فضل هر مرتبه بعد از و بقدر ثلث یک اوسط قدر سادس بود و آنچه از ماورای قدر سادس بود از خفیه و مظلمه گویند و آنها را داخل کواکب مرصوده نشمرند و پنج کوکب را ایشان از سحابی گویند که مانند لطخه ابر باشند اگرچه مرصوده اند اما ایشان را قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه نهصد و هفده کوکب ازین کواکب بر نفس این صور واقعند یعنی بر خطوطی که این صور از آن خطوط متوهم میشود یا در میان آن خطوط و آنها را کواکب داخل این صور گویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقعند و آنها را کواکب

خارج

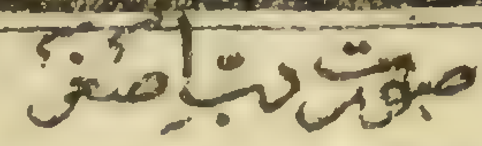
خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند که خبر دهند گویند که کوکبی که نزدیک پای راست فلان کس است یا نزدیک ذنب فلان صورتست و برین قیاس و ازین صور چهل و هشتگانه بیست و یک در جانب شمالست از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن که صور بروج دوازده گانه اند و ما درین کتاب یکیک از صور را بتفصیل یاد دهیم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم و بالله التوفیق

مقاله اولی در صور کواکب شمالیه و مواقعها

اول صورتی از صور شمالیه که بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است و دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار را از ایشان نعش گویند و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی این هر دو را بخرس تشبیه کنند اول صورت دب اصغر و او را بشتر تصور کرده اند و دو ستاره بر سینه او را فرقدان گویند یکی از دیگری روشنتر باشد و کم ستاره روشن که بر ذنب است فقها او را جدی خوانند و با و قبله شناسند و منجمان او را تصغیر کنند و جدی گویند تا برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و از نزدیکترین ستاره ایست بقطب شمالی که بواسطه حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره ایست کوچک آنرا آهو گویند

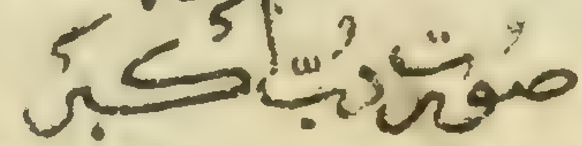
صورت دب اصغر

صورت دب اصغر



دوم صورت دب اکبر است و او تمام اندامست ازان سبب ازرا اکبر خوانند و برد بک
کوکب دوم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان امتحان
کنند اسها خوانند و ستارکان داخل این صورت و هفتند و خارج هشت

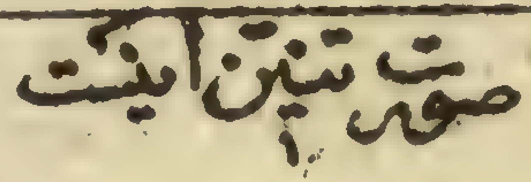
صورت دب اکبر



سیم صورت تنین است اژدهاییست پیچ دار دو کرد بر کرد قطب شمالی
فلک البروج بر آمده در سر او چهار کوکبست بر هیئت منحرف و او را عرب عوابد خوانند
و ستارکان او سی و یکند

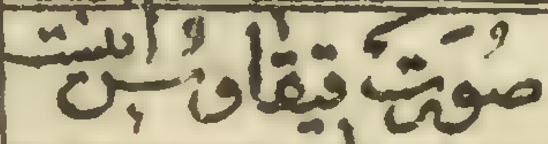
صورت

صورت تنین اینست



چهارم صورت قیقاوس است

قیقاوس بلغت یونان بمعنی پادشاهست و بعضی کویند که کیکاوس است ملکیرا مانند تاجی
بر سر نهاده و دست جنبانید برای دیدن و از دو پای او جدی شلتی واسع شجیل شود دستارکان



صورت قیقاوس اینست

و یازده اند و خارج دو

پنجم صورت عوا است

صورت عوا واو را نقار و ضباح نیز گویند مردی را ماند دو دست دراز کرده گویا بانگ
میکند سر دست چپ او بر بالای کوکب آخر از کواکب بنات النعش کبریست و دست راست
او آویخته از پس کواکب صورت فکه که بعد ازین بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و باین دست
عصائی بر بالای سر گرفته ستارگان او بیست و دو اند خارج یکی که او را سماک رامح
خوانند و او را حارس السماء و حارس شمالی نیز گویند چه در اکثر مواضع بر گرد دو
میآید ستاره دیگر را که با اوست در ساق چپ آن ستاره ایست که از کلب الراعی
او رمح رامح گویند



ششم صورت فکه که عوام آنرا کاسه درویشان خوانند و منجمان اکلیل شمالی دایره
ماند که ناتمام است ستارگان او هشتند و نیر ایشان را نیر الفکه خوانند

هفتم صورت الجاثی علی رکبتیه و او را رقص نیز گویند مردی را ماند بر سر زانو ایستاده
از برای پای گرفتن کواکب او بیست و هشتند خارج یکی



هشتم صورت سلیاق است واو را سلحفاة و مغزه و چنگ رومی نیز گویند سنگ پشتی را ماند
ستارگان او ده اند و بر یکطرف او ستاره ایست روشن با دو ستاره دیگر باریک بر
شکل مثلثی خورد بدین سبب عوام از او دیگپایه خوانند و منجمان نسر واقع یعنی بواسطه مشابهت
او بکرسی بال فراهم کرده و آن دو ستاره بمنزله دو بال اویند نهم صورت دجاجه است
مرغی را ماند گردن دراز کرده بسوی مغرب جهت دانه چیدن و بالها گشاده جهت پریدن

هفده ستاره است خارج دو در سر او کوکبیست بر نفس مجره و در جنوب کوکب نسر
واقع بمقدار یکنیزه او را مقدار الدجاجه خوانند و بر سر دم او کوکبیست روشن در میان
مجره او را ردف و بر پیش ردف چهار کوکب روشنند بر خطی شبیه بخط مستقیم بر عرض مجره
یکی از آن بر بال راست زجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را
عرب فوارس گویند و ذنب دجاجه چون تابع آن چهار است از آنجهت او را ردف
گویند.



دهم صورت ذات الکرسی است

زیرا ماند که بر کرسی نشسته که او را قائمه ایست چون قائمه
منبر و پایهای فرو گذاشته سیزده کوکبست و در صور عبد الرحمن صوفی مذکور است
که در بعضی از آن موضع صورت شتری تخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشتگانه نیست بلکه
کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسیست و بعضی از مرأة المسلسلة و بعضی از

حامل راس الغول و بعضی غیر مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی شبیه
بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شترند و از طرف جنوب آن
خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب بمنزله سر شتر بود و آن
سطر مقوس بمنزله گردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوکب بیاید قریب بیکدیگر
بر دست شتر است و آنکوکب سحابی که بر نفس مجره است در تحت آنکوکب بر سر شتر است و
عرب آنکوکب را الکف الخضیب گویند و کف الثریا نیز گویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از
نفس کواکب خارج شود و باین کواکب روشن که بر مجره اند متصل شود از این رو ید الثریا گویند و آن
کوکب روشن بمنزله دست بود و هر یک از کواکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل
نجوم از آنکوکب یکی را که مشتهر آید از آن الکف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر
کوهان شتر است و قطب العلماء در نهایة الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف
النهار رسد دعا مستجاب شود الا دعای ظالم



صورت یازدهم حامل

و او را نیز برساوس خوانند مردیرا ماند که بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ سر غولی با جوشش گرفته و دست راست بالای سر آورده و آلت قطعی بدست گرفته کواکب او بیست و شش اند خارج سه و در راس الغول کوکبیست سرخ از قدر ثانی از راس الغول گویند



۱۲ دوازدهم صورت

ممسك الأعنة است مرد را ماند بر پای ایستاده بیکدست عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته کواکب او چهارده اند و بر جانب جنوب ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثر از مواضع با ثریا طلوع کند او را عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق

بمعنی بازداشتن و نگاهبان چه نگاهبان بازدارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق باریکتر که او با دبران که بعد از این در باب ... و از دهم معلوم گردد بر مثال مثلثی است که زاویه آن منفرجه باشد از الکعبة والعنان گویند صورت ممسك الاعنة اینست



۱۳ سیزدهم

صورت حوا است مردیرا ماند بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است و بهر دو دست خود ماری گرفته و سر آن مار در جنوب کوکب فکه است کواکب او بیست و چهار ستاره اند خارج پنج از انجمله ستاره ایست روشن بر سر او که

بانسرین بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است از راس الحوا گویند چهاردهم ۱۴
صورت حیه است و آنرا حیة الحوا خوانند ماری را ماند سر و دم داشته برابر خواهیچه کوکب
از انجمله بر گردن حیه ستاره ایست بر قدر ثالث که با سماک رامح و نیر فکه بر مثال مثلثی
است که نیر فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است آنرا عنق الحیه خوانند اینست



پانزدهم ۱۵

صورت سهم است و آنرا تیر خوانند تیر را ماند میان منقار الدجاجه و نسر الطائر
در درازی سه گز و نیم مکانش سوی مشرق سوفارش بجانب مغرب پنج ستاره است

۱۶ شانزدهم صورت عقاب است عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق ستاره است خارج
شش و کوکبی روشن بر مابین المنکبین اوست با دو کوکب بر طرفین او از و تاریکتر بر مثال
خط مستقیم و عوام انها را شاهین ترازو گویند و منجمان آن روشن را النسر الطائر خوانند
چه با آن دو کوکب شبیه بکرکس بال گشاده بود در قیاس نسر واقع که بال فراهم کرده است



۱۷ هفدهم صورت دلفین است و آن حیوانی ماند بحری که بر شکل خیکی منفوخ آدمی دوست
که اگر غریقی را بیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده اند از انجمله چهار کوکب
بر عقب نسر طائر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام آنرا صلیب خوانند و بر پس این صلیب
کوکبی بر آید در روشنی نزدیک باین چهار کوکب آنرا عمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند

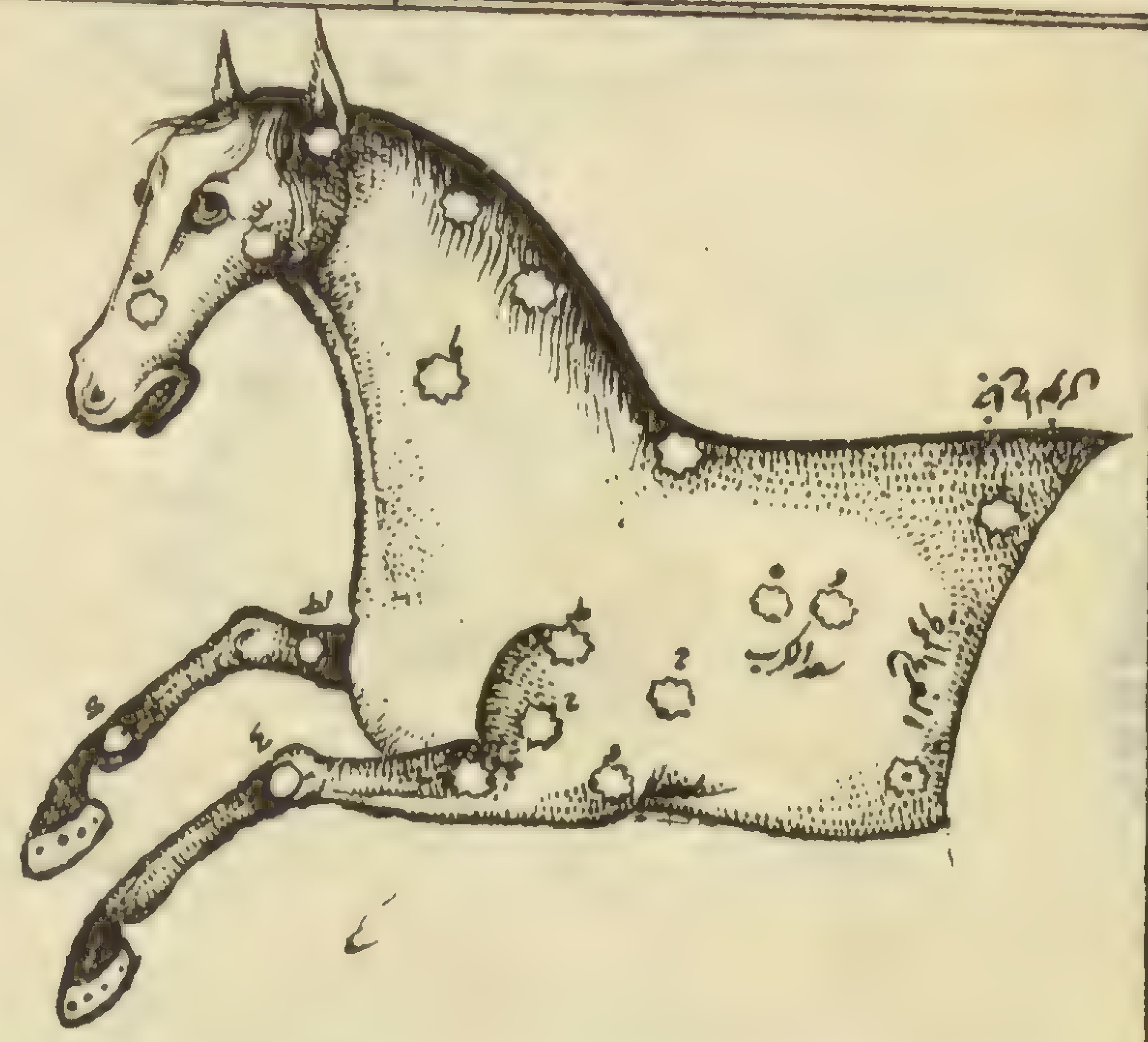


هجدهم صورت قطعة الفرس واز آن راس الفرس نیز خوانند سر اسبی را
ماند در پس دلفین و بقدر دو گز کوشش بسوی جنوب چهار کوکب است



۱۹ نوزدهم صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای
کواکب بیست از انجمله چهار کوکبند بر شکل مربعی فراخ که اضلاع آن قریب بیکدیگر بود ولیکن
ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب از آن کنون دلو خوانند و آن ستاره که
بر زاویه شرق شمالی مربع بود از اعرب سرة الفرس خواند و آنکه بر شرقی جنوبیست جناح
الفرس و آنکه بر غربی شمالیست ازام الفرس و بقولی دیگر کتف الفرس خوانند

صورت فرس اعظم اینست



۲۰ بیستم صورت مرأة المسلسله است و عوام از آن بی شوهر گویند زنی را ماند
دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او یا دو پای او بخلاف اقوال زنجیر
نیست و کواکب او بیست و سه اند از انجمله کوکبی روشن و سرخست از قدر ثانی و
بر دنبال سرة الفرس بمقدار هشت گز تخمیناً مائل بشمال و بر پهلوی این صورت
و از آن جیب المسلسله گویند و بطن الحوت نیز خوانند



۲۱ بیست و یکم صورت مثلث است مثلثی را ماند متساوی الساقین چهار ستاره است یکی بر راس مثلث بود و او را راس المثلث خوانند و سه بر قاعده این مجموع کواکب داخل این صور سیصد و سی و یک کوکبند خارج هشت و نه مقالهٔ ثانیه در صور کواکب منطقیه

اما از صور منطقه که صور بروج اثنی عشر اند

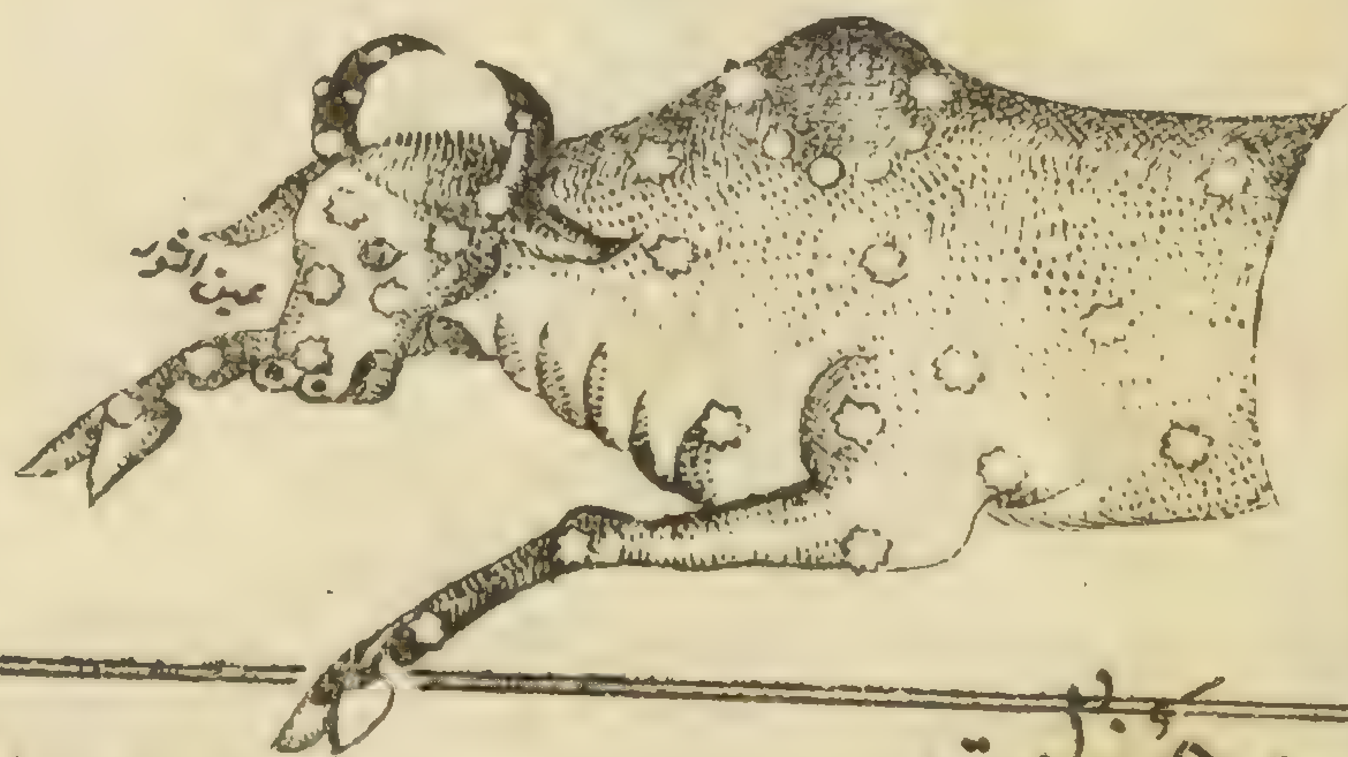


اوّل صورت حمل است کبش را ماند که او را دو شاخ است مقدم او بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف خود ملتفت شده است بطرف موخر خود عکس گویا پشت میخارد کواکب سیزده اند خارج پنج

صورت حمل اینست



۲ دویم صورت ثور است و آن شکل گاو است تا ناف برین و از کفل و دو پای نیست سر بر داشته و پا در پیش انداخته بر اختلاف یکدیگر در موضع کوهان این شش ستاره است و سران بر طرف مغرب است ستاره گان او سی و دو اند خارج یازده صورت ثور اینست



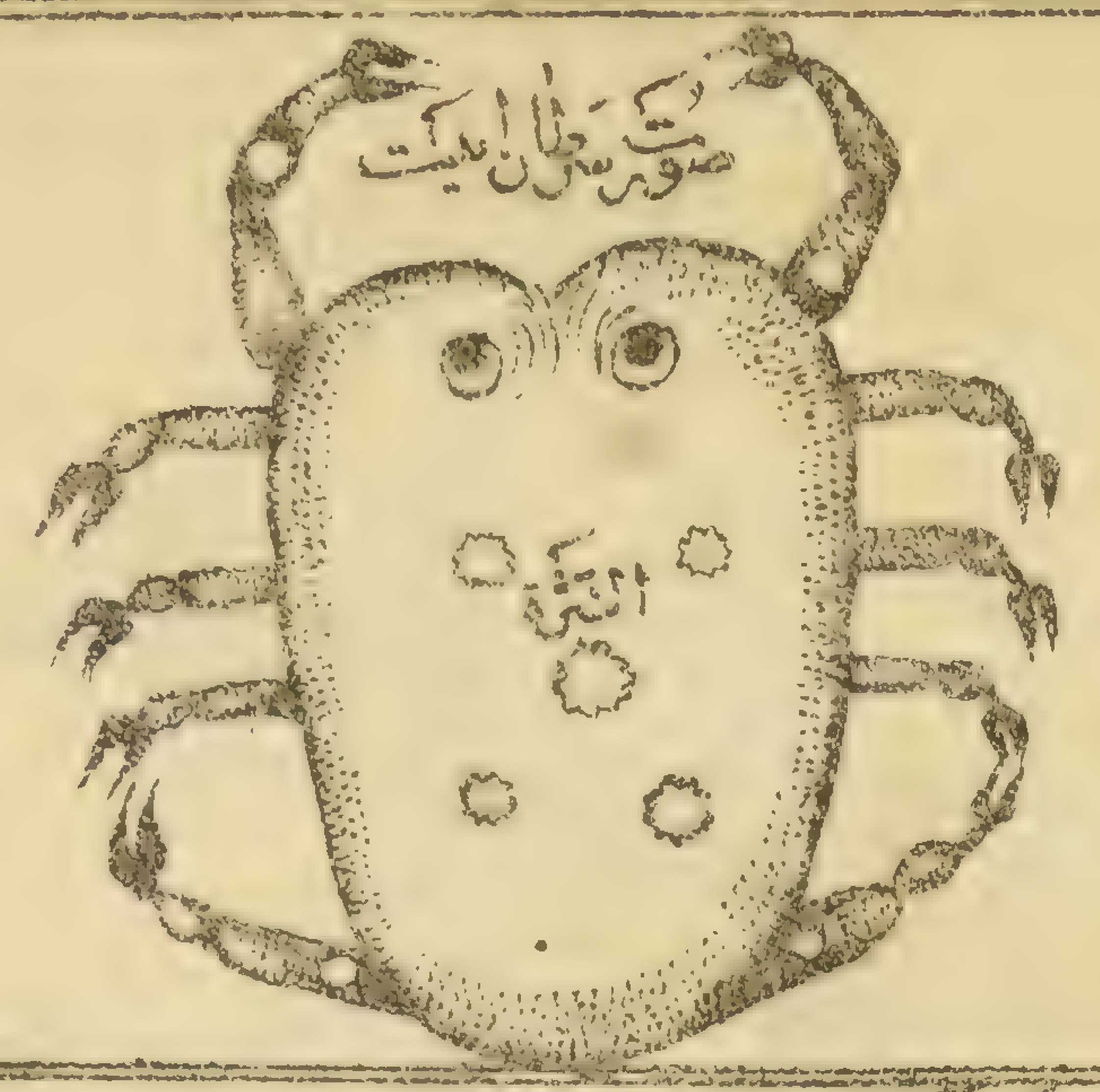
۳ سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر گویند دو آدم را ماند متعانق در شمال

کابکشان سرایشان در طرف شمال و مشرقست و پای در طرف جنوب و مغرب در نفس مجره
و جوزا باین سبب گویند که مراد را این صورت بر میان آسمانست تیقال جوز الکلشی وسطه
و بعضی گویند که این جبا بدا که از صور جنوب پشت جوزا گویند بجهة بیاض اکثر کواکب او که مستعار
است از گوسفند که وسط او سفید بود و پس توامان که هم در جوار اوست بمجاز جوزا خوانند

کواکب او هیجده است　صورت جوزا این است　خارج هشت



چهارم صورت سرطان است خرچنگ را ماند مقدم او بطرف مشرق بود و مؤخر
او بمغرب و جنوب و ستاره کان او نه اند خارج چهار صورت سرطان این است



پنجم صورت اسد شیر را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال و بیست و
هفت ستاره است خارج هشت از جمله کواکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که بر
قلب اسد است از اقلب الاسد و ملکی گویند چه ملک در لغت سلطنت را گویند و چون
دل بمنزله پادشاهست در بدن قلب الاسد را بملک تشبیه کرده اند و از جمله خارجه او کواکب
متکاثفه مجتمعه است که عرب آنرا هلبه خوانند و موضع هلبه در شمال ذنب الاسد است و هلبه
در لغت موهای ذنب بر یوعرا گویند و چون بطریق مقوس از کوکب متصل شده است
بهلبه تشبیه کرده و او را ذنب الاسد خوانده اند و کواکب مجتمعه را خوشه گندم خوانند و خیال
کرده اند که سنبله که برج ششم است آنست و آن سه کوکب که بطلیموس ضفیره خوانده
است از این کواکب است و ضفیره تصغیر ضفر است و از آنها بفارسی گیسو خوانند

صورت اسد اینست

ششم صورت سنبله است و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته
دست چپ او آویخته و دست راست بر داشته و بان خوشه گرفته و کوکبی
روشن بر کف دست راست او است از اسماک اعزل خوانند از جمله انکه بی
ملاحت اعزل که در برابر سماک رامح که نیزه کواکب او بیست و شش اند خارج شش

صورت سنبله اینست

سماک اعزل

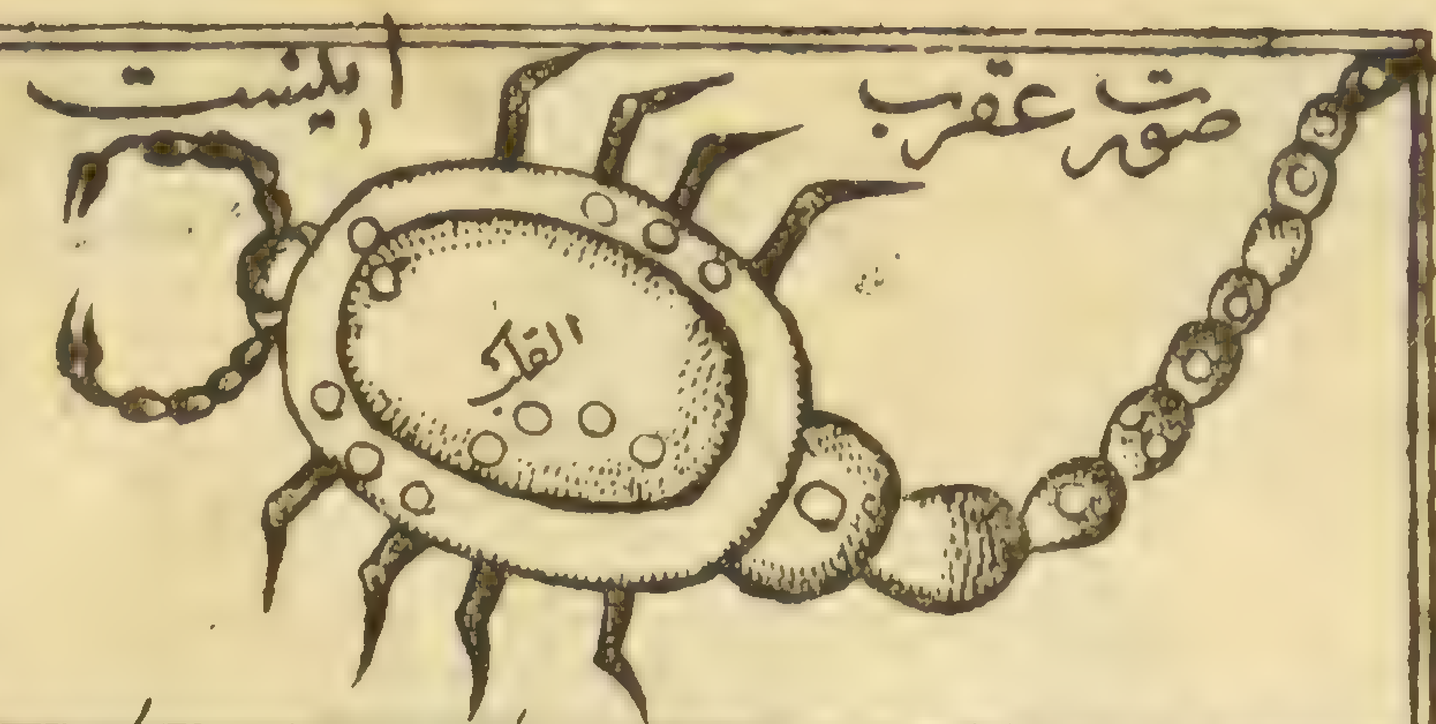
هفتم صورت میزان است

ترازوی را ماند دو کفه او بجانب مغرب و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره
است

خارجه

الکلیل

هشتم صورت عقرب است کژدم را ماند سر او بطرف شمال و
دم بر داشته بجانب جنوب و مشرق کواکب او بیست و یک میباشد



نهم صورت قوس است و او را رامی نیز گویند دابه را ماند از گردن تا عجز
و از اصل گردن او نصف مردی بیرون آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و علاقها
آویزان و کمانی بدست گرفته و بدست دیگر برکشیده سی و یک کوکب است



دهم صورت جدی است بزغاله را ماند که دو شاخ دارد و سر و دست
او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم مؤخر ماهی است کواکب او بیست و هشتند



یازدهم صورت دلو است
و از اسا کب الماء نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال و پایهای او در جنوب و
میل نموده بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیک دست کوزه گرفته و از آن آب میریزد به
طرف قدم خود و آب جریان میکند تا دهن حوت جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج

دوازدهم صورت حوت است واو را سمکین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب
مشبر بطرف مشرق وسر دیگری بطرف شمال ودم بطرف جنوب نزدیک دو شاخ
حمل وواصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویلی که از کواکب صغار متصور شده
واز خیط الکتان کواکب او سی وچهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور
دویست وهشتاد ودو اند خارج پنجاه وهفت سوی صغیر

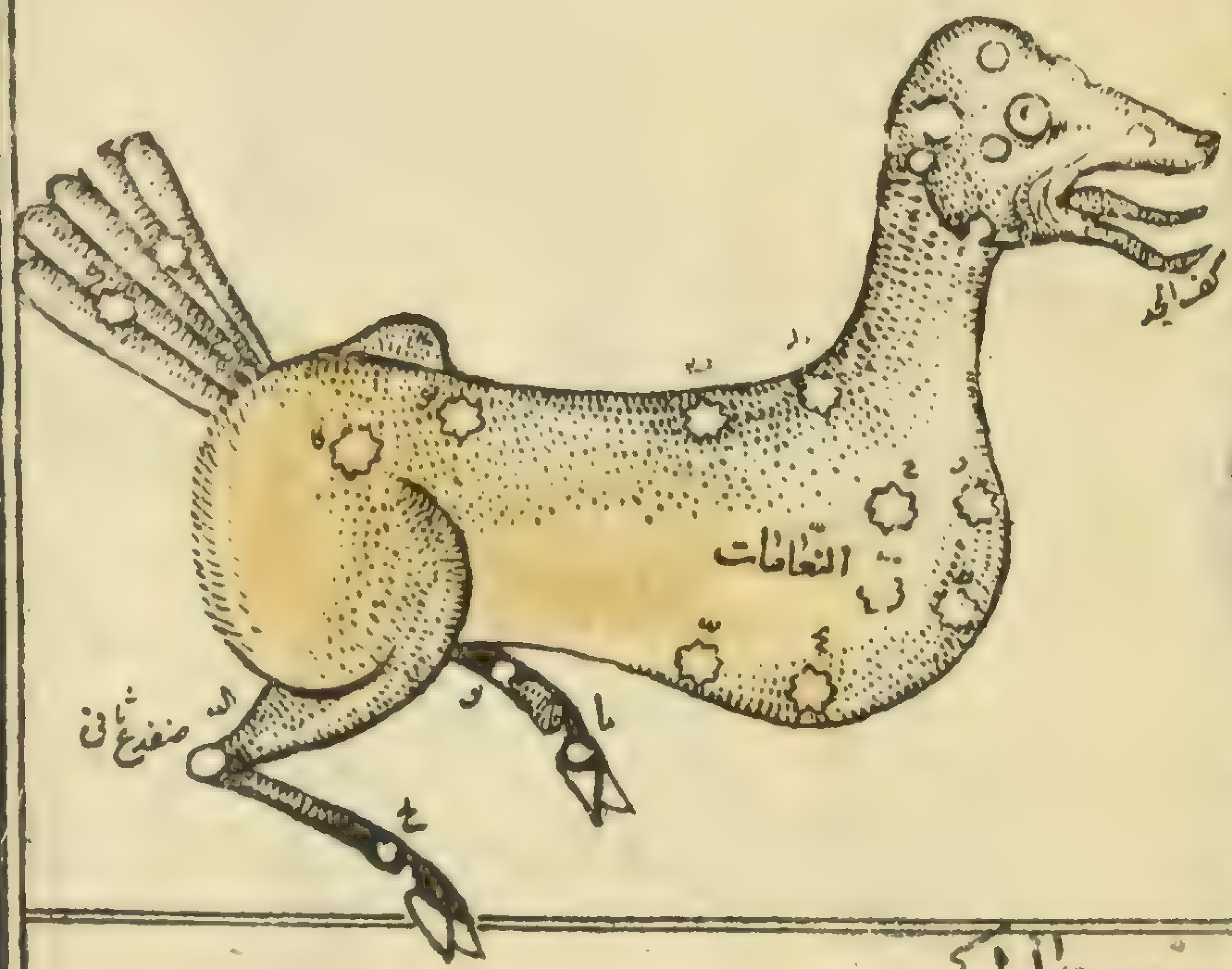


مقالهٔ ثالثه در صور کواکب ثابتهٔ جنوبیه

اما از صور جنوبی اول صورتیکه منطقة البروج نزدیکست صورت قیطس جنوبیست
حیوانی را ماند بحری که او را دو پای ودمیست چون دم مرغ کواکب او بیست
ودو است از آنجمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست بمقدار دو نیزه از یکدیگر دور

انکه بطرف جنوب است ذنب قیطس جنوبی گویند وآن دیگر را ذنب قیطس شمالی گویند

صورت قیطس این است

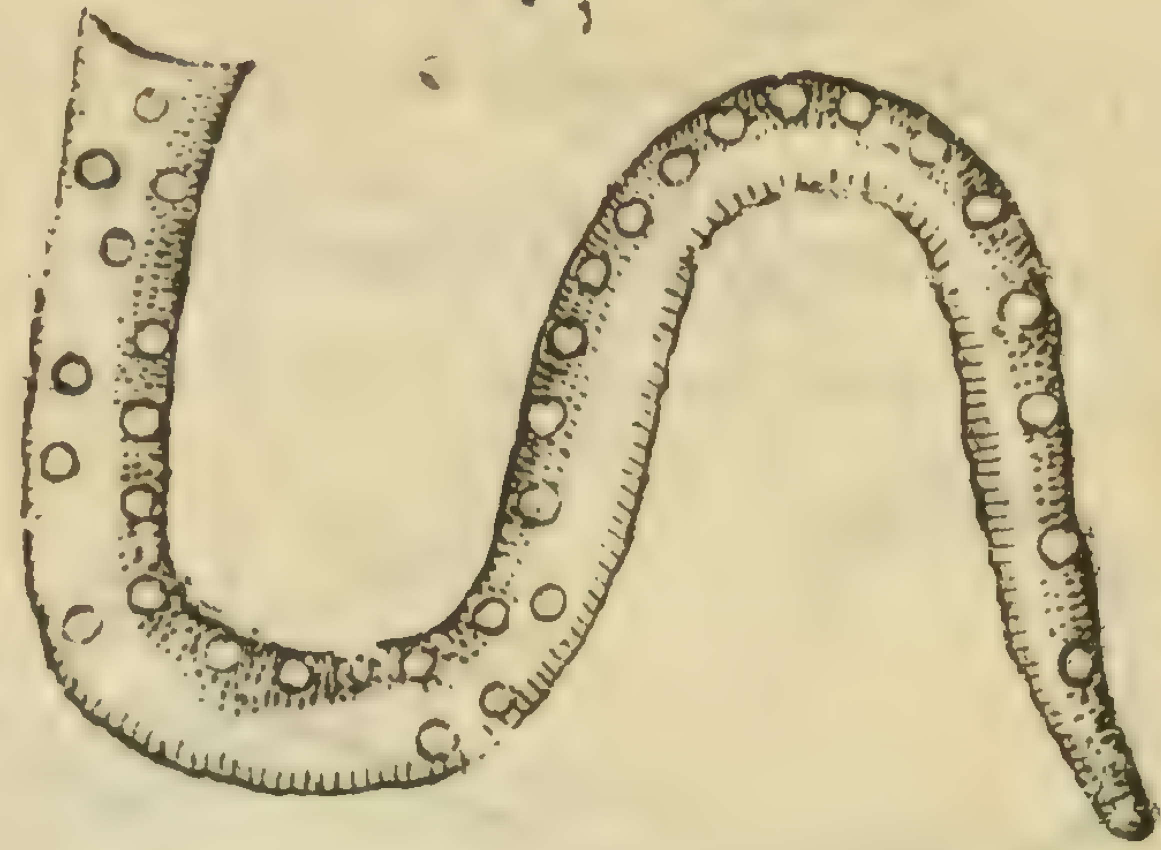


دوم صورت جبار است وعوام او را الراز نو خوانند وجوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد
مردی را ماند با کمر وشمشیر بر پای ایستاده وبدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و
دست چپ در آستین کشیده واستین انداخته سی وهشت ستاره است وسه
ستاره دیگر را که بر یک طرف سمت اند منطقة الجوزا ونطاق الجوزا وحزام
الجوزا گویند



سیم صورت نهر است جوی آب را عطفات بسیار و ابتدای
او از زیر قدم چپ جوزا باشد و بعد از عطف باطراف بلوکی و شن منتهی شود
که او را آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است

صورت نهر است



چهارم صورت ارنب است خرگوشی را ماند دوان بسوی مغرب دوازده ستاره است



پنجم صورت
کلب اکبر است سگی را ماند دونده بر دنبال صورت جبار ان حب
او را کلب الجبار نیز گویند هیجده ستاره است خارج یازده از جمله کواکب

داخله کوکبیست بر دهن کلب که روشنترین کواکب ثابته است و او را شعری یمانی چه
مغیب بجانب یمن اوست و اشما کلب الجبار نیز گویند و کوکبی خورد است نزدیک
با و بمقدار سه گز و نیم صورت کلب اکبر اینست که او را مرزم یمانی خوانند

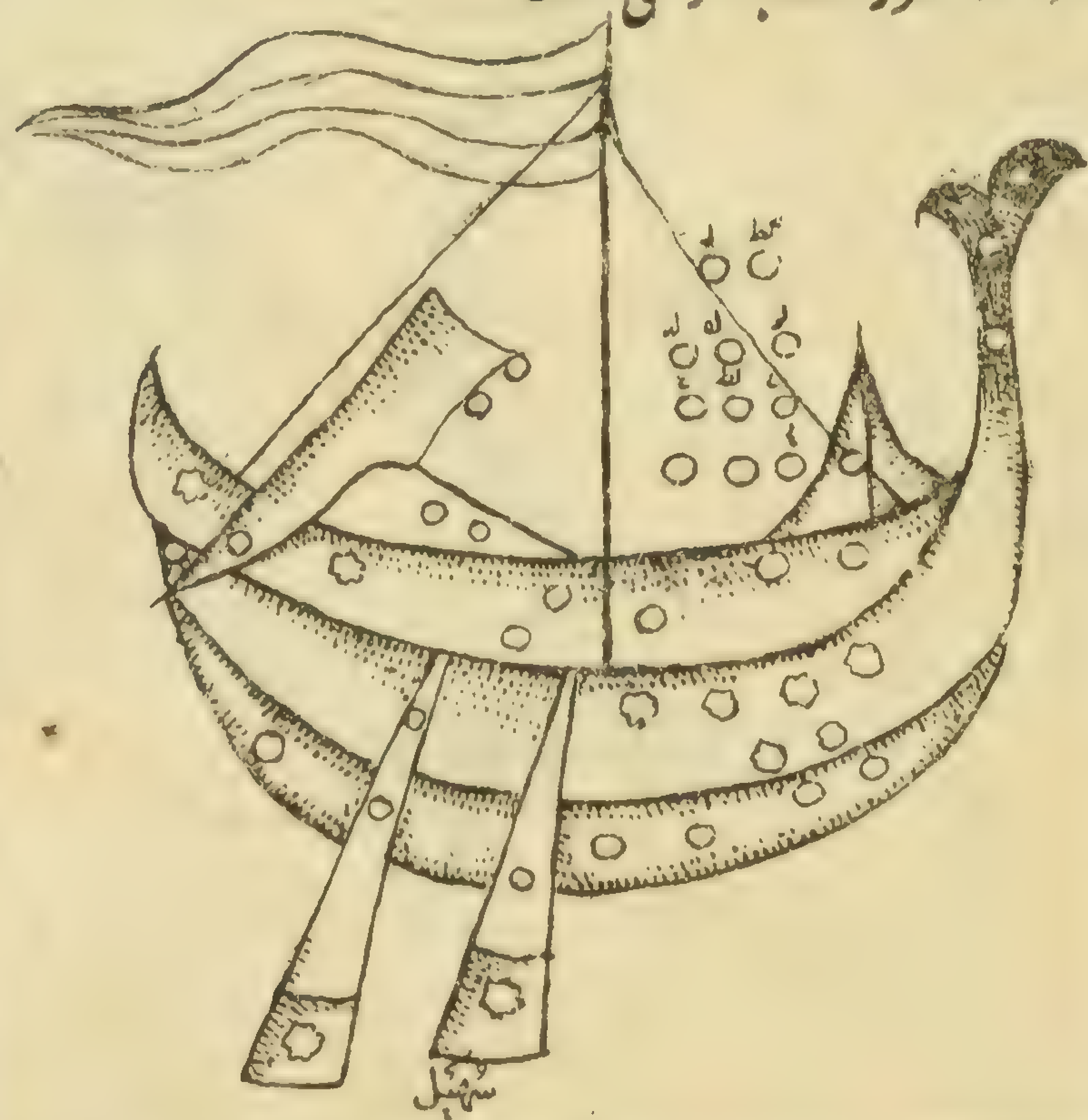


ششم صورت
کلب اصغر اینست وان دو ستاره است یکی را که روشنتر است شعری شامی
گویند بجهة آنکه مغیب او بجانب شام است و اندیگر را که بقدر دو گز از و دور است مرزم
شامی و عرب شعری یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشانست که شعریان
خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد پس سهیل پشت جوزا را بشکست و
بجانب جنوب گریخت و شعری یمانی از عقب او از مجره بگذشت از آنجهت او را عبور گفتند
و شعری شامی چندان بر مفارقت او بگریست که چشمش پوشیده شد از آنجهت او را غمیصا

گفتند چه غمص در لغت پوشیدن چشمست



هفتم صورت سفینه اینست کشتی را مانند و چهل و پنج کوکبست از این کواکب سهیل که
معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است



هشتم صورت شجاع است ماری را

ماند دراز و باریک
کوکب متقارب است
شعری شامی و نهایت
اعرگشته ستارگان او
از جمله کواکب داخله
بر گردن صورت ست
دیگر نیست او را فرد

نهم صورت باطیه است

شده باشد با کعب او
اشتراک این دو صورت
هفت ستاره اند
بهیچ نیست

دهم صورت غراب است

را غیرا ماند سر سوی

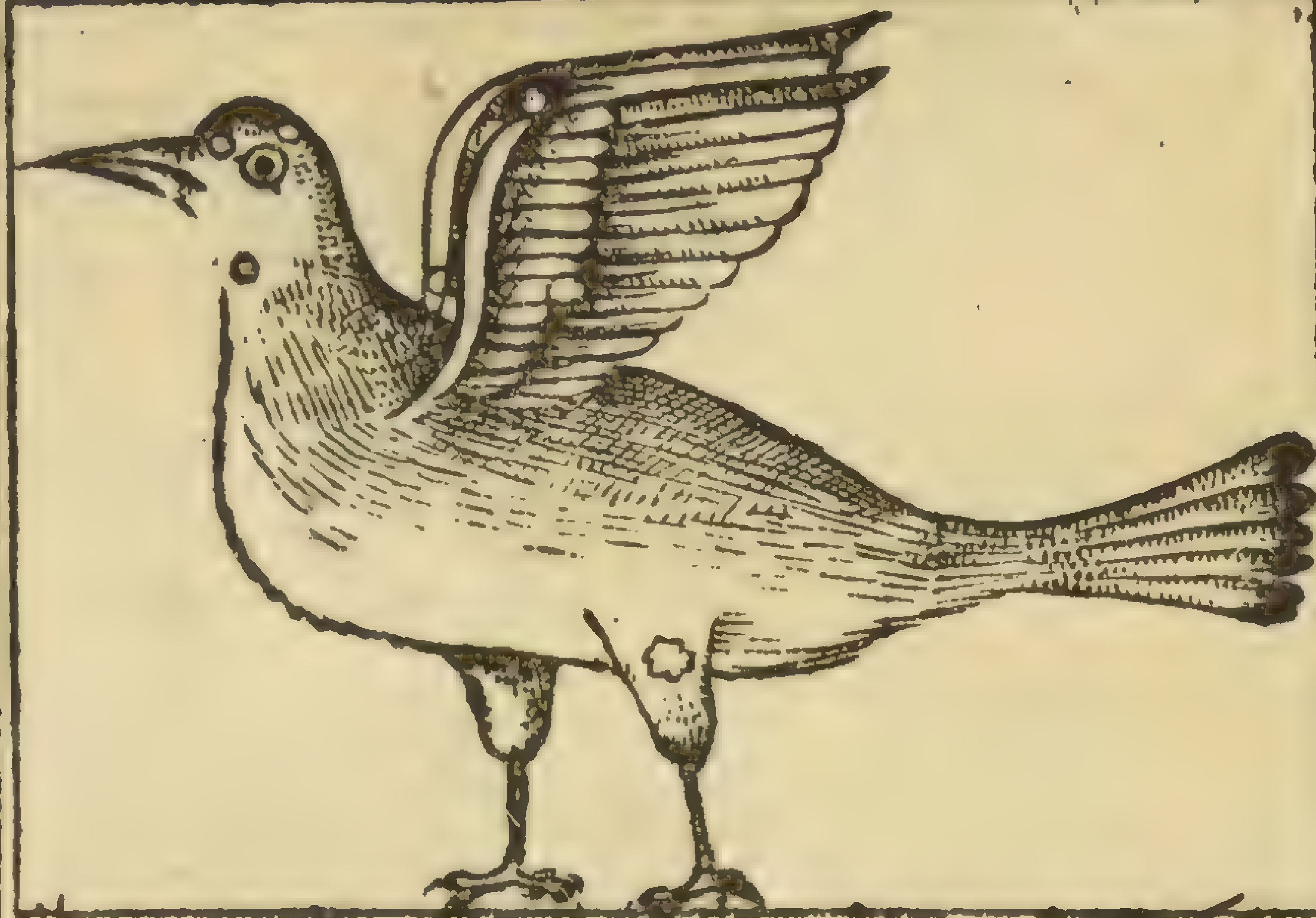


کثیر القطعات سر او جایا
بین قلب الاسد و
دم او در جنوب سماک
است و پنجند خارج او
کوکب سرخ و روشن
در حوالی او هیچ کوکب
الشجاع گویند

قدحی را ماند که عرق
بر پشت شجاع از جهت
در دو کوکب ایشان
بر صورت و خارج

مغرب و زیر شجاع نشسته

و دیگری از شجاع بر منقار اوست که او را منقار الغراب گویند



یازدهم صورت قنطورس حیوانی را ماند از سر تا ثلث بصورت آدمی و از
آنجا تا آخر بصورت مؤخر خرس بطریق رامی سی و هفت ستاره است و کوکبی روشن
از اینها بر دست این دابه است قریب بافق جنوبی و ارتفاع او از ارتفاع سهیل
کمتر است ازا رجل قنطورس خوانند



دوازدهم صورت سبع است شیری را ماند که قنطورس بدست راست او گرفته است نوزده ستاره است



سیزدهم صورت مجمره است عود سوزی را ماند که شعله میزده باشد هفت ستاره است

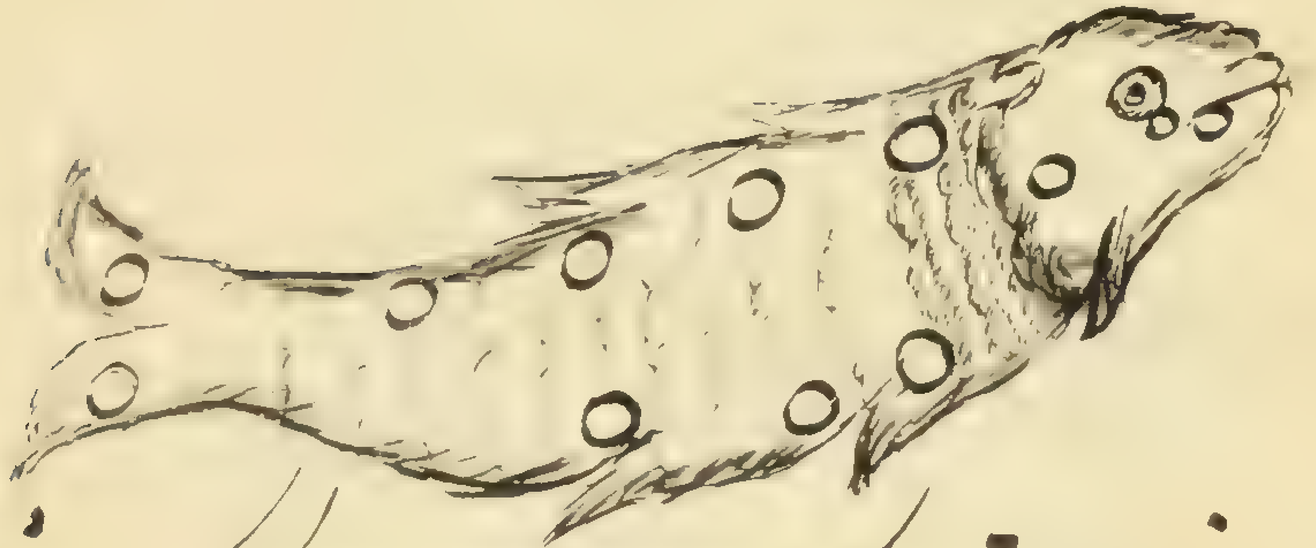


چهاردهم صورت اکلیل جنوبی است صوری را ماند و عرب او را قبه خوانند سیزده ستاره است



پانزدهم صورت حوت جنوبی است ماهی را ماند عظیم سر او بجانب مشرق است و دم او

یازده کوکب است خارج شش ودر جمله کواکب داخله است روشن از قدر اول بردهن اینصورت در زبر فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نفر اینصورت یکصد و نود و هفت خارج نوزده صورت حوت اینست



اینست تمام کلام در معرفت صور کواکب ثابته مرصوده مشهوره والسلام





عنوان : رساله در معرفت تقویم

موضوع : نجوم

واقف : ملکزاده کوثر ، درة السلطنه

تاریخ وقف : ۱۳۲۶ ش

مهر و تاریخ چاپ : نامعلوم



